النمس بي الكاطراف



درجاب برام شرق ومغرب مرزنية والطرر افباللهوري وكومنظ الباني

فاكسارمبركريم الدين برق منتني قاصل ابم- بي- التي سكول كوجره

منسلع لأبل بوريجاب

(اسماق بردهانين ومادين)

برئيم مطالعة احباب وفدروانان علم ادب زيان بارسي نوشته تشد

المساح ي المقاس

در مطبع وز پرهند امرلتر- با تنام بمانی بهادر تکه مینی و جاپ شد بارادل نخداد ۵۰۰ نفداد بنت مجر

فررعالبجناب بنربائي ش تواب صاحب بها وروالتي را بيور التي را بيور التي

بارسكا المنس راب ذكري سرسروهم الم اعتقاد ويش بآتاك عاليجاه كمم دفترے بودہ که در شخر بربنا مدّ آبر مُمْ درجالبش اززباں چینے نہ سپرول المُمْ اُ مرمنال سلامين قدر احدا دا زاو آمده دوستال گفته سمتاب و وکسی صفور کنی بارتس ابن الرسيفين سود ميروا بريج به عظم خدو فخر فدبب مي كند فادم وحامية المل ببيتامن ناسيتم ملتان انتناع شريداز داست نو درمهسدا با ولجنت دال مكر قربان نامعت ميم شوم مرهافش آمدى إست ناحدار رامبور حب فد در شخفه در د کش من اور مهم وي السلم السام نام درد فزلوت تدافتخار ب شديم ببش ازبس بك باريشوم درجنا بني رسد <u>م ۱۹۰۰</u> پوئیسن عیبو سی با بذوره ه صدیبی سا مجه شعرات سركاري ننده باصليتم ا این کنابےراب بیٹن میے کنما سے محترم مست امبيم كدور دركتكا و نوبانتخبل

M.A LIBRARY, A.M.U.



بماشادمن الرسيمة

عرصته فرا مع الدور كروس المورس المورس الم المورد المراس الم المورك المراس المورد المراس المورد المو

به ابل علم ما انتظار بدر كرآن بنيام مشرق جي خامد بدد آيا - ضرمت نوم يا توليت سركار - چنا كني بوراز انتظار ببيار دبرور آن تناب رابد سنة دوست ديدم -برادل منح كرتاب كرتا كيتل سي نامند و لله المشن ف والمخرب المنتقس آيكت

عوا مندسد ما

قرآني الخرير بود والدرال برايان اردو وعرفضف الفركروه است ومراطا بنبيد متناب فاشتداست كددرجاب الياني شناع كو سيخ كربيبغام مخرب نوسنت بور این کتاب را مجوالیش مے نواب مر کد مشرق را ور نر فیلے روحای در مگ نیالید مسلمه در حراكه دربي حبك اعظم بدرب كه چها ر و تنم ساله بدو در ۱۹۱۸ و علم شد ه لودراز سيروه سي وعوسك وسي سلطن وسيد والمان بريا وسد والد سف ويد كراتا مها دين منظل ست كرادان سبي من في رو مانيت ماصل م شود حالا فك بركالي داله الي المقول معروف است مدس شخصيص روعا بيت وادبت مبنيه بنيت والهي طور راه والهم فدرت ادم فالرا فرينش جادى يهستند فوميكر وبرونه دربا دبيت كيتا ومعروب نرمانه بوكدا مروار درفعوند لت ا فراجی افتا دواست و گرو مکه امروزور روعانیت کروراست ورا برمحراج ترقى سرافراز دوا مرستد- وكنور اقبال صاحب درفهم خود- بتبيم عنالم ملاوره رابر كك وراك فود سخوى ند وسود است ما كالوتم يكد جناكب عظيم بدرب يعلوم وهُوَ و ومطلق العنائية مغرب راخوب مبها وساخت مواكنون والده حريت وآزادی وسا دات و مکوست جموری مے آبد کدادال سبب موجوده ستورش عالم بريات واست وكتورها دب مذكورد بيام مشرق ، خود دابنام نا مير جناب غاد مي آمان المندهان والي كالى فلد ولله ملك تام روكم و واست مكرائسوس كدورآغانيكاب هووبسم ديند شركيت بيمر فيم شانوده وشحديارى تفائے وید افت حضر مندر بعد ل کرم صلی الله علیه دستم او شند است- مداداد مراه مشرق است ملكة أعازكما بالغصيدة امبرصاحب ممدورح افتتاح كرده اس

و بعدًا دان غرببان فارسی درباعبات وغیره دسیر محمده و سرد اسا وقات در دونا هجات اردو کی بنجاب عابی شده بود ندرای نظیم اسی بهم میخشدت دارند کداری با بندت به و اندان به به نیمت میکد برخدداری و معاطات میاست دارند کداری با بندت به و اندان با سی می می ایسان می است و با با ای و حافظ شیران علیالی می اردان با می و می ایسان می ایسان با ای و حافظ شیران علیالی به با می در این می می اردان کتب بجرامواج تو حبدرونا فی می کند. می در این کا حدید دونا فی می می می می در این که در است ۴

ما بال الدوو سنة سخن فهم و تكدير شناس برسبده بوديم يسم بخيال شما إب مناسب پیام مشرق بجیدے ماند- اوجواب داو- کدابس فقط کار منیارت است داکه فدمن تھ مگر آرست- در الفاظ حسن تخسل محفی مدد بداسے شود- در دسال فی بہندی بهاد الدين كبران بغاب مشخص جو بدرى علام حسبن صاحب إبم- الع مريسوده ابن تناب دا جمع كروه بود-ازبسيار زوروشور بركناب مركور و كتورصاحب مدكور فيزعان تورين فيشند است كمفيالات افيال صاحب الأاسماكي فقم مده المدو الله و نظرے ندار در گربقول شخصے عد بسرال مخبرند- مربدال مے برانند " درست آمده الدين كناح ودرادرب والنوجري وشتراست كمرما فظعمام شيرادى درعين دماند اس كرمجندس بادشاه وقت طفلان شاهراستى م داد- دورغائب ارام دامن د بوان خودرا دوسترل وهدت از مزار م قبيم منفاره وتشبيه مران كرده يوو . و وكنورصاحب - درخاص عالم شياب المنانة اللهيد ورميند - درال وقت الوستند كد زمائد شور وشرع بااست - ومرك و الليب ما الر خود کمزے داندرند اصول حربیت مواندر وندا زادی داندرے دمت

ملكه عادات منيكو وسير روحا نيت بهمد مرد مال فراموش ساحنة انده وسير وحا نيت بهمد مرد مال فراموش ساحنة انده وسير وحا نيت بهمد مرد مال فراموش ساحنة انده و مناع ورباع في شارات و مي حدث تراس عبد كتاب من بيام مشرق ، رنابيات ساده وفي الله ورباعيات وفي من محله كتاب مراس و شد شده است و وقيت كتاب مركور بهم بياد وسنة است كه ماسوات المراس و شد شده است و وقيت كتاب مركور بهم بياد وسنة است كه ماسوات المراس و شد مربب من واند كرد و لباري كناب كور في فراس و شد فراس بار سيم موجوده بعن واند كرد و لباري كناب كور في فراس و شد فراس بار سيم موجوده بعن المراس و شد من بار سيم موجوده بعن المراس بار سيم موجوده بعن المراس و شد من بار سيم موجوده بعن المراس و فراس بار سيم موجوده بعن المراس و شد من بار سيم موجوده بعن المراس و شد من بار سيم موجوده بعن المراس و فراس و و

مرون حسن مندر المرفيسة - بلكه امرفا مبده مخش اين است كدد و نيا ماندن و بودن دا اسلوب معلوم شود- و اولسش الدوكها دكارر وها منت است

دكه اديت من كناب خود را براك فالبده عام وخاص و نشندام ينا كدور وسن برس براسان برسد - اميدكه فالبان خل وسخن فهان بوت بارايس كناب رابوج رحن مطالعه تومنه كرود و ما علينا الا بلاغ اله

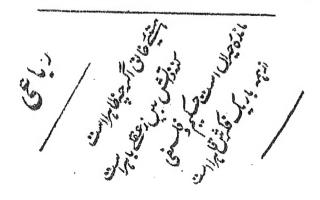
و ق در من وی کن ب را در عرصه فلیل بک ما هدر عین موسم کم مالاشتدام المرغلطی فنده به باشد من دوجه

را قم فاک میرکریم الدین برنی منشی قائسل ازگوجره - صلع لایل بید پنجاب

بسماد للدالرجمن الرحيم

درصفت فنائدرب العالمين

قدرتش محدود کرده عفشل دا چیزے ازرائرش نیاد و رو بروی، اذکے مستندایا ن جاده یا ب اذعطایا کیشن دگر دب کریم بندگان دا دادق و به دوانه بید برگان دا دادق و به به واند و مید برگرشته کو یا سه به سو مید اینها کسی مید دانده کیم بیر بهم جستان مروند مردمی بیر بهم جستان مروند مردمی



رهمت وصلواة بمرروشش مدام السل راادلاد راكر دم مسلام فى برستى بدور غا رحسها ورطريق معرفت سندراه منا شرع ابرائیم و موسی کردوا بت بیستی ماه بناده درفت محفرو شركت وورسشد اذكوبهكو ه ورکرده ار نفرسیه و خنزگشی بیوگل را بده در خدسیسی اسب رجمت دوو شر سرطلم ألا خارشا خوب كرده صات اوراو بدك دين فطرت راعم مدرونا عاب جانظا مرسنده وادرا تهندك عقل من كوتاه و ويعنش ليهبا

س رسول حق محمص مصطف المنت المانيسة بك فالن غدا لات دعر بسي مسرفكل ازعكماو راه ورجم عاللال رادورساخت عال فرال اد فعنول عدا رويق داوه سي مسلامرا ورسمال م باک تفراهنش فزو تحتوانم برق مدحث راادا

اولیں منیائے آفاب

اناس خان خود را کین خون و بیراسس اس نظر است خود را اسو شده میراسس است نود را اسو شده میل انتخدان و بیر نظر است خود را اسو شده میل انتخدان این نظر از بیران این نظر از میل از میل

سر تو مے خوا بی که باسٹی خی ثنان فرق با بدکرد در حق دیگر درجهال كبسيارس تنشد علم وفن بمشريوت البخال ادسا ردال بسداني كسب ومهتربا بدنظ برکیا خوا ہی روی سرو او و رو كن مطالعة إلا تواله يخ قسيديم در نترقی و زوال مرد مال فركرة ورادرتيزك وأكدا بادشاه وقت حمد اد حكد نابع منوان او باست ملکر و خن شه باشه با بد د ود داد يرق بايد آدى را موشياد

رست وبالموسي غودت راآراما درستائین ہند سکی هذورا بدار

باذگوم دشت است دسم سكدا

بركه غفدت كروروزى رابياخت تيزتربا شي- ببا شي المرال

ج بنجو لا رُم تُنرِد الله الدب

مین سی او من بیند زوال حي عِزْل كفت دبر مار است

می اشود روزی مزبد از منعال موروشل عاجزوهم نا دارا

جيدروده تنگي رايا و دار

من مرم مرعال ایث الے دایں

ال تفیوت آبید ت و تق بجار

علم چل فواندی برروزی بیا زن بكن طهار بيار وطرب آر

هنر بیشه شو نه مبنی از خط از بركيمن كرداورمزدب باذت

در بیگاکارے لیسی سشموروال گرچپه و روزی رساند هرسدب منوراد عسلم كريا بدكسال

نیک بنت درهمل در محار است بهرة وإفريكيبرى ارصلال

جنوفيابت بده حن دادادا مسك وغافل شوك موشياله

رشة داران وتسربي راب بين

برن فوش بوش ومجورجيز عالم

بان درعرت الكريز الكرادة كار

بینج ساله ما الد در مغرب گگر جهرب را نميدري خرې إنزه والنابان كرده وبكرا فلته ورونيا مها و ند يا را ما بنديال سيركشتدينهاك اكشي مردم شده دروي بالاس روس و رقی بحرو برقائد جيين ومركان بهم بلنا مي قل براستريه شدسب سرديم به نام بوده اسه عجها روس ما مذه كالم الخسن النس بلجيم برياد وررا و دسراش فتمرده وقاب رأآطران المخرامر عجيبال درسيال عبرت كبرم الثاكيرز ودنزر مك بده والدراك المناه المناشر چ ل شو ندا عال مرسم بدريو⁰ عان البيا به بكرنسول ارْد باور مبِّک یا بی ایس خبه خلق دنيا راكشت تربيدونه وورشوا کے مردم ٹاپاک دوار مدرس اندافتي اركس فتدا فحرى درساعت كدوشا راديد جرمنی برطافت و دعره بدد ررابادت علم وفعاش رامخود بريا وساهن س خرای وارکرش نین در فدال مرسى الداريس ارعملی تا میس ۲ مد درنظسید مركما لے دا ذرا لے بیشتر برق دبدى تيمرد ليركبا دار المحدد عالما ورداه فنا

برحس ودولت نادسابدكرو

روند نامد با و شفتنداین نبر بهرعبرت یک مثالے فوب تر وختریشانی به اطلی بوده است بیخ کس شو مربیستش مرده آت واصدرت بیشند ور ملک این دیگیرے طام رن د مالاجنین

ا و ده سالد لعرش جائه اولین شوم ریا خود گرفته بد مرد و قرر دن اعلاف کما با د دیگر را گرفته از فقا

ایم جیندیا در گیر میا رباد دل شکنتدشد بایس او جای نا بهت وین شریخ س شده این دانی است ما خمی سمروه بدور و مشع و صورت این بیم باریاً و ن خن خی فادی شده از برست ا

الال عمر استنابی ایر تن دل نشرده ما نده میکیس نا دنین هن ده دلت گریسی دارد و در داشد اردل و احقومت

قدر من جي او اند کے شرا و اند کے شرک اوبار دبيره اند کے شکر من بند اوا فرصن و دولت ماند کي اوبار دبيره اند کي اوبار دبيره اند کي اوبار دبيره اند کي اوبار دبيره بند اوبار دبيره اند کي اوبار دبيره اند کي اند کي دبيره بند اوبار دبيره اند کي دبيره بند اوبار دبيره اند کي دبيره کي دبيره اند کي دبيره کي

مهریائید در معیدت بمیشنتر قدرت می دور اندکس خبر برق در رحمت مکن شور اخیرا در اوقع باست در یا و فدا

Constitution of the state of th

الم يني دود او ترسيرا سندع بيتي ودرد لاستريك الله وآحد للبال يت بيستى رفد بيش سا قرال ياداد- ورولها مندش دو فيده ومرده كبرون الادادسان مخطيعها يركرفين وسياليدين فال نا وادنيا و وزدى خس ابرت منته فالانتهاد المانية كدب كفتن راكمن ستبد ومسكر ورعبادشه شهدوويا ويزايشا التخال كبيرد فدا النسان دا كركني شكى نترارا عنى سنتعدد عابرها ورجاني الفلاه جر يم مل مكسد عم والعالم وقد سه و ال بركتنب ربرعرسلال اببرا ن ار دونه و چ دشاند دسندگی م د الله الله موسيد الله ميروشي بشه ودرسي المغود ثوك ورعمل باستنى المهر الومنتقي بیش اوبرگذیا سندی ناندان نفسس اماره لجن قابو جو ١ ل المحام في المراق المالية الدوية به بادرى دورك صحبت نبيجال سني محمد المشبهاد این نزاساند فی بادو اشدار يرقى يا د مركساس ا سامبربال (1) Kod ! " = Tally"

كنج عافيت جبجيزاست ٩

الريب من بسياركشتم درجهال الله ولا المالي المالية المراد ا وشد تكرفت مكرنادان اند تبك وچرس ونشهرا مدموش الد درسهاع ورقص ديدم لاجاب این صدائے تال ورد میا کشت دشت مسكن كدوه الداربرانان راست فالوتم لد بير مرمنتقي الدكيم بررود فرفوه رافؤه شتاس در الل منب حق كهي ول پاش ياش تارو داز دل نراافسسر د گی بالمائج درعادا وست دن بين ا دعاجة شامش لم ارْدرش خالی بهائی ایکا

كنج عافيت بديدم ورجهال فسنكرر وزي اس جند ليكا وكرد قسم ورويشال برائ اللا لتحديد فيرسى الرفداخا موش اند في داده اندشراب داعداب تان این مایده به مهما سے دوست الن دنس ليها رويدهم زا يدال وكتب بنان شدندش بدولي سر أو غوا بي از ضارا فهمي سراس كم فاردكم بين وكم كفتارياش ٣ ل د ما ل كبيد شد و تن سيندكي الموسية عواست الرونية والمراحدة الكايا وكند لاب يأسيد المسادلات المادلات المادلات

جات جا دوال جست ؟

على يبغير يجفت كي رُ بان محربدى عداب جال وى عنقلت دا ادول خودودكن حرى ما تندهد المتقاليزال فدمت ان رائدوبيره وا مال خودرا ورئد فاشكن تا يفقي سرحز و بالشي محر در چین ول- تخر او به د ایکار بيش بك رود الما الماسين بلكه عان و دل به كسرت بابيت تا خدا رُثبت د بد دو پرجزا وشن ونرمى كشرصبب بكاد بالدادا باش براط من این تما دا جب مگردرمبندگی

روار محضر اود مصل بد بدال گردنکو کا ری ۔ فکو کی بدروی درعها دن خومبشرد سے برن پیش توبینی ند زر ما تد مد مال خاطر خود وود وا دان طلب له عَلَيْمَدُ وَثَا وَأَد رار صحيح بكن علم دیں رائحن عابت اے لیبر اد سمتا بال دامن خودور دار بم صغیرو بهم تبیره با د کن برشاد خود ند فخرت با بدت ربها تی کن گر گر گر گر کشند را سخت گیری رسحنت کو تی د وردآ الطف كن مردمريه مفلون علا برقی ایں است مرعا ئے زندگی

وربال سارك حسر

ددونر برفيزات غافل لبشر بادراليها يحت بدلسترسم كبكن بادعی، اوه مجسست و تدکی حدثاني را كبيبينه وبركندا ب الاحد هو الهي شر و ميش كر محاد الدسي لسمار مسمست الرور لد درنیادش تده بردم و سا ينه كنيم آخر بساط وويثهيم تُ دُراموسنت ممريس مردي عية سيخ فضل رباني توني تام ادتد فرال - لصد الحمد ال لانشريكيا- بعليد به أنها است سينفظ فوا بي بيشرد الأسما ملين

اس در اگو بیند مر عان سحسر الناب المرسيس غفات كن ٣- بيا يا ماست كي بت كي لغمته كذا ويراست غروبها ل وود مے الد مگررود سے ساد الأعمل إسے تومینرا فی سٹ والد له ماسك والركم يعمس و سيك في المكرافية والمرديد ال النيم و الواجرالكاد احاليا كي دافق اسرار بنه پاان نولمی لَ خوال شاودين ع درا بسطا في قل بوالله اصد ما زاعد است بيق إيده كرخل ورول كني

دروكرشب فيسيرى

وذري شهادكر طدادايا و دار محرانو معضوا مي كديا تشميهو مشيار تاكدارات فات الومصكول شويي يبش في ذفنده وفصده روى درشب "ا ربك الجغ والحواه بين فلك راخب از نسكر كلاه وتحسبتس ورسس بالإيال والد شا بد فهدت بنو حلوه د بهسد تلب و دوونت و دهیستان كاه أو ايت بين وله ها هسيار كال عال ابينان فو الله على والدهما شكل مربك مده الدلسي عيدا لالميندالي فهاك المعدد ط تظم وشتق فبرتى است رواناء كهكشال يروس مديدال ورالهارك الماداع ل محزاس بداكيت كرده سا بيش ندظا برينده منهج ومسا سيبذا معاروشن متوريف الرب بند سينم الوسكن ورونون مشب وقت شهر وردا بدار حث عله دانا بان بكفت ايس راندا ما دي داد د مين او ني فنسرار بمستفصس از سف دام مبددات مم گریختم و رشن مے دہم رشنداش کی دیگرا سے ووالفنل جندسا عین او برگیر دراز جو من و عا م شب بله بها م كالم ابن سدی است اود کمبل بے بدل يرق دروبهان برآب رو

امنتلائي محمولفس برورى

باربا خارب بيال عديد امتلاے شکم رہے ہورد تا ندگرہ ی نوسہ اسے ناں خوار نفس دافا بو بدارات موسنيار بن سنديفنس بايد بدلهام معده چل ميكشت او بارطعام عادب سبيد نقى ذكم فدا بموات شبطان باشدي فتشاع بعيدد سيسشس ورد و اوصد اسے غوف ورعان الله لى ، نا بدياغ و صحاب ليبها س ومركاك بد وفيا بالجرفظاء وستعدارم بابدت بامن سحن اد الماكمية بيب الطائمن لزجه فواس ازفد اكبينال يهيروك من مكن تواسع جوال نفس راها لي يجن نربس دُكر إ الر تدجات عود سبيردى بالحما تا د لارمعردنت یا بی تمسید بادرب راوردكن واعور دورداراب صاحب والألفال جهم فحدد الزغد البيابيل طلبطاعت كي فنود كاللا روح مرحدہ سے شو و بر خواردا الديندكي دا وع يعبر زېرىسىپ:دائىشىنان چىدان^ى الشود في الفورره حت ميرسرور برق كم خرول عبادت رافزود

Sold of the state of the state

ادروصني على الره جد الدوصة الدوصة

سشهرة آفاى فحنيز آكره يرسيرجنا وصيت دانشال تاكنديا أسمل دادوشيا و تا بها نده ببرایس در روز شکا د صنعت وبرينه سير يا وگار درهل خود را شائی باسمی اله فاك وآب وكروبا شند درموا ن م الود شده بسا شد در بهشا اس عادت با جيسادهد شباك بخت تعد كال داكب ده بهده الأ من عادت نامن الم تد بجسا المانوم ماري شود در سرسخن علم ديس دالشركن المين وروج دعمسال كوش دوغود راكم شد

ئاەشىنىدى باكەدىدى تاج را ساخنداین فبرداست وجهال الفت بسيكم إب جنب تعميرا ا كرن ورواير في باغ و گلشن وب مداروبها در حدیث آمد- که نیسر عالی مسال بعداد مد عنهمين اس فخسريا ایں چنیں کا دے لکن او کا رہا جِل جمدعرت، بركارى كرشت نالوانال رابد روزى بحارساد بایرا تے رہروال - میمال سرا عام ومسحددات ميل طبياركن باباكن ككالب ودارا لفلوم بن فرا ای زاد دردا و منا

The state of the s

ن نان حرکت و دندگی

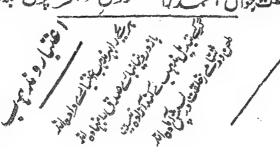
ه و المروكسيل و الدكى و منرن ومغرب ند گفت سندگی الدسك - ليسميا ريودس وأيمال مر شودست وفتاب امدرجهان علم و محکت را مجوال لا برخیدا . . جهل وظلمت را يدال دا و قتا جد حیوانات را داوه بفت لأريص سازد جها براخوت فشا اربه عالم مجان ام فكو ست روشيني مهروماه الافدات الوست الماروم بالالفشيس مريد ين والا يا الناسية ت رسخار سيكرال بركوه بديد مريني فرسايد بر بحرك وويد الله مرومر حال عطا مبش آمده ىعل ديانوت از منسعاكيش آمده وبروبالايككشت بي حيد س مشرن وهزب شال وبمجنوب عقل و دا نالتي ولها قت ميم تنظير هم ور وحت اله جالش الأركب گر نبو دے آفتاب اندرسخن الدم وعوا شائدے ورعدن بررسول محتنى شدس منار المسلامري بهين است الفكار مطلع الوار رب و والعسلا ایں بشارت ہے ، ہد نشد دایا فوشدين سنرع فقالمرسلين يرقن بم الاست كرفند الرجيس

S. Linguisting of the state of

بردم ذكروثكر بالبدكفت

دین د دیا تا بگیبری استندار داو اطراب بگفت الل بصر تا مجست روننبہ یا بی اے جال اوچ داند مفاسس و بم ماجر بهم بيناه عاجر الشابد شرا بهترادشاه يد ملك خود خرد رز بیخ نال ورندگه، ی دِه بیره ككري كفتن ميس رست وندكى وه فرا دال لارحقب وكه وميم ليك هذه خوردن نبياره يهيج كام زوه ترهوا ای ندن ناهی ایر اند کے دمجے نوی ترمے سنوی لجدغدون ومريم كابدوا مزق وافرج ل بداده فانها

ذار وشكرات لبن السكامكار شمت المع بيكدان با بي مكر چیزے ازوستن مبرہ یا عاجزاں شكم سيرے كوكتد خواب كران استگیر بیک با بید شرا عا جزے والم اللہ دا و بد ت در اس بدر ساکس دا بذه داون وخدردن قوسى نزيبندگى چل خدا دا دت بدگران م مده مغتش را شکر یا بد مدام محرز فوالى خورساني با فقيب در بده مختاج را مر و فو ي لجددادن سنكريم بايد ادا برق برساعت بخوال الجسدا



حربت ومسا وان بقول مجبب ال

سی دمن اخوی گفت رسول بین سا دان است با در بی امول مول مرسون و کفت بر بین الله ما در عمل صالحه و مگر بهنر شاد می مول می در می مول می در می مول الله می

بهترین انوال را نفرین سن من عنفل را د رفسکر فراتعین کن بهترین انوال را نفرین کن منبون دانی درمیال جها ورند به به ورند این خودی دا د ورکن دالاصفات تاکه نوها صل کنی را و سنجات

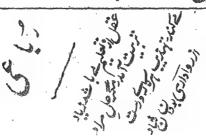
بین تنا ذعه با جب بر انداختی جسم خدد را فیبله عا لمهاختی برق الدفاک ری درجهال نابه آخر منزلن گرد و گرال

المرق ال المرق الم

كلام وبرقا ب صعبف با وخصر خود درراه

دركسش بدرش سرد ورمي كفت إين عان من المستدر ور بالشم قرين منزل مادورما ثار در سسخن سخية ابد- من لا جا ردا برنوكل مع رويم - كالار بحثير شورر وال نا دبده ياصل سيس دگرد و بارهم من شدر در المم ر و و از و گیرند فزا فال برزور قرس ٢ مدر قاشراه بدار منتكد تا توانی تخم سنیکی را میجار این چنین گویند پیرال با خبر در نبدّل . یا پی سنرا از سرد کیکار "ما به نقصها نت تها تشدروزگا

رر بیخ تفری بر بزرے بنم من نشسند بدوم دیدم برا م روستنا و محند و دور مند برسرش بار گرال و مستند گفت با با شرو ۲ - وبرے مکن تا شا شد د زوگیرد- با ر ر آ النفت بدرش من من مخدوم من عير عا عزال را حافظ است الله وبس در جواتی بار بروم من فیے بركدى غيرے كبر و ب جور دخة يش الأكفان اورسب دارمشد غ بالفند ببرمرد ، موشار تا بدی تآبدیہ بیشت اے لیبر ع بريسره ي نوفوهم موشدا الأفواتي برق اصالے بدار



ازابل وعيال عم مدار

تاسجارين سار کئي دين قبيل و خال ا ب سند وعناك از ابل وعيال دردم الم حرد زيدي مم منال عمر بہتر صرف کہ دی درمحسال قادر مطلق وبدروزي تسرا دست نونايي فكرور ابل سخا رٌ و د با منشد ونسكررا مرهم زي در کروم با بد مد کو نا ہی سکنی اوعزائن داسشته لا التبي سُرُنو وادى بين- ومِد آخه شَدا تا نه بيني - در جها ل ريخ وتحن بخشتنش واهسان را ابزا دسكن چ ل شدى مسك زينت دوريا درزمين ننور داسر رامي وه مجفندارال نه بینی تو زوال از دُکُوٰۃ ٣ مد ضراور بي بهرمال سال دیگیه میوه او اکثر د مد باعبال چ لشاخ در تحطیم کند بالمساكين دويد فيساست ابس عن جِل سُرفني ارتفنا مخرج بكن عا هبدال محت ج چ پ گرد ندنه در بند زرد نابد بهادسه ا علیر د ولات را صرف كن برفاه هام بازی گوبم- بانکر ار بت م عالمها في بدايس مشد بررد بال الما لد نام نبيكت در جهال يا فتي ازهي چ ليد عقل و تمييز يمق بمت رامده كيستى أدينيز

شحوبل آبات قرانی

شدبراك تسم فرفان مب الله الله اين بيد وورا بديديد مطلب م بات د ا سجمسر خوراد عالمان تحريل معنى مے كنت ريكرے الدخيرث بيش ادال ایس بیج گو بد منم ایل تسمال ف وقدم من بجدد مشدرونا مطلب إنسار كربعتون شداءا الوجيرا وفتاه ٥ - در نار استى بر کیے سکو بدائد من بر ر استی مع و تداوع فل كم الق ب صرف و تخوے دا تن داندیج صرف گیری اسے بیش آورد، قاصني ومفتى حيدا معنى كنت برسيج سو يدكه من مستمولي تادري وأحدتي و تبنسلي وعو ي بيسووساكارالدسان منفيال جيرے دكر ارد ميش ابس المام حن عائدے ابن جنبر فارى وعاقع بنودے بروس معنى ولف يبرطوال ليزنكنه وال الكيه فرا المعلوا في غب خوال ادا ماديل معاح چنرے بندير ا ذہرا سے نفس قرال راسکیر الربيان خود فراتو ياستشي ملولي كن مطابق فول المشدور سول معتی و تا و بل خده را دور دار برق معام بمرزقران موسشدار

بے حیاتی دُختران در شرقی بلوجیتان

بیم ب صور در نگیستان را وكشيك ويدم فيهوجين فرا دبيم ازهيم و ومهائي فيال ب كتم حالات مشرق رابال تندم فرامند بسااله رسروال وُفتران أو بالبين تا الكروال وه كدمس عم صدين ونا تراس د ورف تا ز مدو گوسنداس جندي عفرت وعصرت بإدال يهارود اب چنس مرکت دیے علی بد ٢ هرايل سارة بيد بدندي سرحير اوبادي كننداندسخي المح مذہب رائے باشدشار یے دیائی پیشہ کروں اعتیا "نا سُنون وارند-ابن سيميرسال حرث دارم رئلا تيه محكال به د المراسليان دائيميال وين سبب فليم بن دروخنزال أبج لا - ألمديب رادا في تطبيف دوركن ايس رسم بدرداا خطراف طول مے گیرد فواحث بنتیں بجياكا لي واره فك كروندادي تاكه بدرسمي ميندانه و فسول بجيا الما علم دين بابد كون دورگرد د تا کداین رسم مهن دختران ازعمم دين سبيدار كن چوب نزا غربه فر المجوسمال السيئة تشيل برتق ٢ مديال

باوسنالي جيغرے دب

برسكي وتكلثن مهند ملبل مفتال بر ده هے آ روسیویا دشال مے دہد سم بروال مارا تھیر سنره مے تجند بب و عن نگر ست مے گروند دریا و حاکما موروما ہی باکه مرغان جو ا موسم كرما بند بيشت نشال ابه الله بركبشيش نامجهال سرده و الله مرة بيس و فعنا عو شدسها ایں ہوائے روح برورجافزا باللائك باشجيت ہم قرب إين دبستانِ حبلا لي رابهبي الدك مررود ورفلوت لتثيل گرخداخواهی بد بدن برزمیں مرع تسبيج عوال وبس يثيارا ہم بہ بیں تجدم میں وگلزار را مثل مهر بد يك ز مال چيز العظادات ن تراجيندے بيا بير عفل و بوش لار وحدث تاكت سينصفا دور پشی زه داز مکر و ریا اندرین راز و نبا تر حی مشور خدشناسی بہترس کا دیے بود تاكريني فاني خود رُ و برو صاب ول إليزه مان وتبك شو اد برا سے سیدہ دید آ ورمیس هيئ كا إل رحت خلاق بي لارعوفاں راہ بینی آٹ کیکار ين كالساعت فردى بادره

الشارات با وجنوب به آوى

إن الله رت يم كند با درجو ب اللبرراني بايس است و بهم حيد ب موسم با دال تمامی فتی سند دال سیاه ایرے براے شوولی د بده مشدانه نو چنین مرو اُفکنی نیکسفنزل دا بهب ن میگذاشتی وقت بيرى الاطرال مرساد وقت ورويدن كالمريد فسار اندير واستنففرانتد نو بگو المام ماريكا بالمناس شوى المعيدور الما المعتقد عبلي الم بدر كال ببنراد ای ودربه کندگی ال قبول الوود سات وعا حيعجب كررجة وسنة ويد درعبود بت شو د علي سنخن راه رفش داج الشفناختي الذا في زووغفلت ر النداد

وذبي درع رون و ما لاجر كتي والأربية الساتين تدخور ببندر شتى العالى يوم يا موسم إلى د بعد ال کرشش کے ۲ کا در كرع جدار وسندن بها بالمسسنالة از حرید نیم ساعت بیشک The total land or the statements it I done - and ق در معلق شرری کسید الفرعن مروقدي طاعمت والمجن Bolished with and الما المناه الم المالي يا ودال



اوازه د في جسم المارة

اله طلوع آفتاب ۴ مد جر عقل داری مختف سرباس كا بلي و غفية بيرا راست داد ماه وروزی ان در کاراست به شاید بین کا دینی ہمت جایا ن رابل بد بر پن فكموا بالله بهشراست وربرسخت صرف ورصتعت مكركا ربي ككن على روحاتي محكر لادم فرااست خدمن فوحى وملكى است داست والرعقية مندب الناتال جيع در- را طلب و بيا تد بدال ملک امریکید - ژران بدلیسسر رفبت ما پال ادبر است علم ذر طلب ص ما مده برمك ش فوت مرد علم دبن را بهيج او خدمت فكرد این طلب دااز دما عشق دوردار چول غدر خدا ہی در ت نا ہد سجار ع مد استنى شار مردابدت گرمهدو نیا بدستنت ۲ بدت اوزر و مالين کے دائد . دور تربر در والارب دین کن لمالب دنيا سنتحق يا يرلسشر وركندغا ول درطاب خالير اوليس است فكر عفي يا د دار محب ملك وفوم الكنزشب فالى فودا بياد ك وهمي برتى ايس دينا ست ورففاره عبور

آ وازمغرب برائے ملح وازادی

وِلْسَ ارْمخرب بداده ابِس ندا صلح کردن راهخن مننطور گشت

استنې کره ن مشده کا رفعال بين که روياه شبر درمبث

بین درویاه سیرورمبیط هربیگات تربحان خود خواد

رافظ دانی کدر ملت گرت راسی مجری ت دجائیش مندریا

ى غيران خور درنش مايشدروا الدهى افتاده درراه مشل عول

عبرع ب د ی به ایجات لید

انتظام ه سه اينظ

الواد كائبنات جدے البد

همد خانق رامجن ورد و بان این مناو و شور با هم بدنتماست زودننه مجد ارراه و این هم وین تا منرابا شد د بهرسوآ فرین هرچه خوالی کن به ملک اے پیشیا

ر میدوای و خودرا نیک دا

باب ازادى ومسلح كدده وا

بر فراين حياً ان فود دورونت اسف سن بينم كر رفنة جارسال

برنيج مكرودغا ببيث فدا

برمهامد هم سف باث فراد شورش عالم طوا ان گیر شد

دورت داله هرطرت خون خدا هرسسی خوام د ملب بدی نام را

چون نبایشد ریسنی در فعل دقول برسیده را می کنشد غارت مگر سیست برق می باشد کدار خان می میکمد

این نزاگوئید زین و سسان

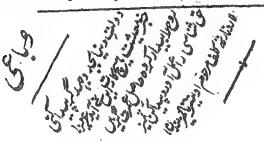
نیک کا سائن کرورت کمنزاست چندروفره ز ندگی بهیج است دیج عملی با بدافتساری ر ا گذین مهرازین آزاد مید که بید بیجار

برق مسائيش دوست خوديماد

ادسفال، م بيزي سيق م كرم

ركل جِيرَنش مع خدد باستعسفال الذرب اسهمسبت بم مت ال چ ل فوروسعگ - ربگيرو سرگدا چ ل گدا از دست خور بهبون به فکل افتا ده زمین راسمه رو د بم وادث را محبر و اوانر سالها أفت اده ماند ب قدر بعد ہم۔ صد سال مے باشد قرار ایس کھا یت راب قاطر یا دوالہ تا نثرا عاصل شو مدايس رننيه ما وربات دی از ملک بالا رود ہے بن بدر اسے کارے ای لیر دريقاما ندرج شاہے سربسر محركته حاصل مندا سيسار والوز مرده سک بیمار ما ندویرفاک ثاميّ اعال وسن ڇپ کنند بنن عيد من ذكر عاباد المبرعرية ازرودكار

جام ہے گرود بدست باد ہا ہ محض بأبير كتي حق را نف آدهی گردب منسکی مصامتد درنداو ما ند کے ناجیے نا للركندمروه رؤدت دابيشيتر محر بودم لفنس مشيطان جيندروز ذودے باشد كندة ورا الك وفت مع البدك عيش ف رود عنم بخدام خرد ما و قن شنیج سالش بر کرده ورووزخ وسیع



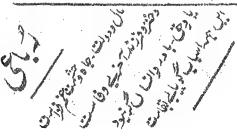
وكردرت وش موجو د ه عسالم

شور شبیه افتا دورعی لم برور بريني نا لال ووست طرفه وجور این مخد انتدماغه و محر ده ایلم مرجبه کهده ایم خود تیدکه ده ایم حق دیگر را میکے بخور و زقیم ، وہ ں بیکے دیگرکٹ یک راہزہر تا خور وحفش كندايس غدر لنگ سهدم از وسين اول بيا يه انتگ المسال جو ديدايس كردوعبار كروس ل فات برا دم مرار ورغضب مرمكررب عنيور بهم شدندلسيارايي شتق وفخور جائے انش مجمد جا سے و با مردمان ازدون شدر شوربدہ با ر بهمنده ومسلم بجسنگ س مده سر دمیت را در یک سود است ما ورو وخشر نفن في العداخة بابيدد وليسسر ي عبدا في ساخت ا در برائے این زمیں مینبد لا جا بارعمسال سعير وسويح فنا بين رعبيت تنگك كرده وبادشا شين شرارسشبيطال سيع بيبناه کی مذہب د ورافت دورا مناده درا فناده درا عرق خوامد شدد گرد نبا برنسم سر بين عاري با نده راه ورسم برئ رحت فراهاد طرب ضا بين كدر وزحت رف بدت دبيا

انگرائے فطرت

البي فيزر احتار أحمد ل داده است وضيع ده سال طفل اد واست المعجب ومنتز بعم كناك است كوس جنريك الصورت تدارونفد ودر ا بے چنبی کس سے حیا در فلوت شہوت اندا الد و مجفید سے سے طلقلک دیده به عقاید دند است بهودش سرکا دخود بگردند است ال بناشد منا رتع ابن تجبیت ود ال خرش بنتی سجام رسش کشد پایشنرزی سیما بها و بدم بیکی وختر و بواند وا ده اما کسی شکید و بدرا او مخ بنداشند بهرد ر کنن حسکر مجداث كفت خلفت خلفت جهبر فرزانداست مرددانا است وزن دبوانداست ماست تدكَّد سنت اين مدخر اورن مجسون ميك و اوه بيسر برجيه ع فالدكته اله محيا این حکایت شدفراموش ارتقال هاميكي مخفتيل خود دربدم لبيسر تاكمچاست این دبین را اسال

گاه سه با شد که فطرت کی فلم مرد مال دا چیرسته ار د بهم ورتعجب بودم وكفتم صفرا سفركروم ازوطن ده بنيسال آمدهم والسبري ويحالي الأنظر برق جي الديد طبيعي ابن را مال



بيان درمطالعيهستي

با د چورفتی- اکش کن صفا ایک در دنیارسیدی - فوش برا تا نگرى شىمدرىش مىلا زاد راه سرگیبر ووزیکی به یا چ سرمیری- زنده ای درجزا نیست بو د ی - بست کرده مرترا تو کر فتارے شو ی سوے غداب سر کرکند کاری د یا د ۱۵ دهاب الركني الله والله يا بثيًا لبداز تخلیف در جنت رو تی عافيت دوزخ بهاني ساختي درمهم عرت لبصبال ساختي ز شوكت وشايخ بايشا ل جيمبت عوركن آيا و اعداد فوت أوروى بهم ما كسه بيشال مبانيز عاقبت در فاک ر قتندلے ویز لا شريك و لا محال اور الخوال فان خدرا مگر واجد برال بازمیراند مجسکم هو دوگر محکن رسید از فندر ت او منگر بادبیدا ہے، شو ندہم پروگاں جمع یک جائی شوار جمدر ہوا درجهان سنيكي بكن بشيار باش ، درمحبت محداث سيد ار باسش وين خرابي ست وراه بيهج است بادشایی و بلندی بریج است م به المراب الم واجبت آمد كه عود كمشرشوى

روزجزاے آید

دودے آبیر مگرر وژمستد ا سلال دا د ند کسسراس صدا ونده غوامند شدمنگر يوم النور ابن بدل بوسبدہ یا سے درفیور سردة خودراب بيشيت المبد نامداهمال درو سنات و بهند این جمه کارا ند مکروی برزمی برجه کردی مفقی والا برب بی ما تبرآئي- ورفيا مت غيش جيس بالل اومشما راء ےمرد والی ! ور نواب م حدى باشدسكن الأواني فيك الأسمى إلى المُكُنَّ ازعداب فبرباشي وسعاكا ر حن سنده وعدادا يا دواد دوزفے فدا ای سنی بدالات ست جنے خواری عمل کری رست لفس شيطال رابه ولن وركذار الأكثابال وود خودر أ دوروار ملبس شال رفنه فرورا ده بيناه الإبراكان وكنت سود ي مجواه راجة يابي بس وزخنده حد بيش كم طرقال مروبه شيار شو شه منائدت الترار وزسشهار در فراتص عد و راجان دا الدك مقتم سكرس السيب ورق ورحبوال والسال بس كيست درفلک باشی- الاتبک دا فرس برن مي برد سرر ورسيدم و س

S/ SINGLE SINGLE

موازية لقديرو تدبير

عفل دا دفد تو بكن تدسيرا لونباشي كيدرمان مبيكا رخود عفل وادراكت مناييند يكرجهال ا بے براور خیزے خوبی د پینا کین ۲ و می شدام جناب قوم الملسدرسيده ج ل بالمك جرستى لاريق كروه دمست خير بإت مردى بابد ت افواج دا مدو تقدیب به حقش مویناد جاك ببيت ناكة خشدير عاتبيت برطاشيه بادى ربود برطرف افواج ادم ملك ناخت يادشاه وليم نه مانده روبره وليبش تقدير بهم شامل أؤد

توندمب وفي مكر تقديد را محرجه فدرت سے كتديرك رغود دست ويابت د مندجر ال إيل مهداسا بر ترست مزن الرجيد ماند ذهاكشتى برآب من ہے دیدم ہی دیگر فرنگ بإيم دفتن مالا د بهم را و كرينه لايدجانج كنت فشم تاج را روے ہمت كرده و درا فتح داد المداهريكيم ومعرب دوداند جيئتي بر فرجها عزس منود بی و رخوال رو برے بریا وسافت فانده نگیب شو د در ملک او برق كارب كن عدار اصى شود

ر نناك وحد كراگفت ؟

ب خبر- برر سنج الماده استدود بس حب ركره ن مجمعتند نا ردا تا نترا مخلوق دا ند بم تنبسنه تاكه اد وكرال نر ازابد سرور موسشش با يدبه اسسبايش روال دليجرك داعم رسابيدل كتا است درمطالعسمي كن از صد فرون خدمت الن ن كن اسيابي ريا مرجرا وخامرمبسرے كند نيت نا مكن شود عاجت روا النبراي بركن وجنر انام اس جدا دل راكني جيندان سخت؟ م منج كرده هو و بحثه دبسكبت محوال العدجيد الوشوى غالبياتها

علم ودولت ازخد ا و ا و ه سنود ہر کے را بے ویدفا فاغذا صبريرداد خدد ست با بدعويز الدولي خدرشك را مرداردود گر کنی معنت او ہم یا بی متعال الاعداوت مد نظر كرون طفات سرنو خواهی علم الوگرد وفزو سكر نو خوایدی د ولت و فرزندرا ج عندار اعنی سنه و بهنز دید جهد کش تعدیست او محل مرحندا درول عزدكن دعات صبح دشا حسير أوكا رے ندارد نبكب بخت مسلے داعزو جاہ میرکٹ برا ل برق - گرد ديروستي عنم مدار

تدمشو غا قل ز*موار*بیت د گی

درعبادت نا توانی دِل مدار یا دواری بهری احان را

یا ددار این محمدی فنک میرال ول به مشرو دستمنی هرگنه منه

راست رواد رسستی گهروسخن

تا بربیری فوش باشی درجهان كن كه خوينا من منوزان عبله عنبر

السنتم ماند عبد آركس مفاست روز می ات حاصل کئی با مدر نمیز

تا نواني هوب راضي سن عبيرا

ازبدال بجريزه جيزت عفر مدار اول المطوية أن سلوسي يا ودار

مرنو خوابی ا عتدال زندگی عدمت فاق مكن ليس وبها

فدست بايد كتي مهمان را الكر خودت مها برياشدي وأكر الله بده دروست دد اي ي ريا

دوستنت بالشدبة نفكي سرد مان درامور سلطنت و فلے مدد

"نا الوا في ملتور ومشراً كسر كمن علم المور وهمل من اسب حوال دبگیرال راهم مدد ورمها رخبیر

في عيرال را نظر كرون خطاست محنة الدسن طوكن اب عوبر

خيروخيرايت بده حق داررا معین بیکال مگیری استوار

برك على واوت خدر التكريك للآ

نفري وفتروه بريش المت نفروري

بود دانشمندصاحب عفل وراب الكنول برفهم اوثرسيبه كسس يدرو ويكب طا كيفذ را غوامسة وفنزے تد بہیشش عوں معم در ولم تجویز گششند آسشرکار مطلب خورابه فهمت آورم المورونيه أكوكني وخنزيت بالرائد بل الاطواليت بهشرس است غزل فوال س عد عنبش بردانه دل فرار رفقي ما طابّيت كه بيند ورو يد داس فارابيرند بيشت شيم رد قفنول سعم چر سے دامرت ؟ ليك الزمس رسم ما مرعوب است کنزے دارد فنیاس ومرد هی تأكسون فلقت كندبا دشن بببيد عے کم بدوح اور جمن شار

وروسه و وطرے الكتارا بالرده سالم تعرب يودوسس شاوني عثنة يرطف أمده كرده و جدو رقص داسامال بهم كفت بابا اين فضولي راكدا سر بخبثى - برانوال بريث مكتم درجو البش گفت بدرسش بروال كفت دختر مليدام شيرس دبال ديوروهلخال اوس داده دار فنكل من بين ديده ريى عكند بردوما غست و د محفل داكيم دولت خاشر بخامة سبيدت كفت بدرش ابن سخنها حذبهت حبب برعفل جنس ادمى مرداس مديد برق إين بيدا ست الروئي بادكا

عوت طيقة لطيفه بايدكرد

اولب و النبيا وز دن سشوند مشريع ببغيبر به فلفت ف ومهند الا براز مدى ركدار سلكم رنال عارد وببيد الشوند ابل صيا تا سگاه دارند خوه سه کیس خود ببش دانا این سخن مرعون نبیت الم تراس ال الما تبدس رولي مے شوو ادلاد صا محراظہور عزية دينا مدارد ايس مستقن تاكديني دين دونيا نيك ناهم چوں رضا خوا ہی۔مناسب ابرسخت بيدانين فوائدن لؤششن بممدوا ۲ پی از او لا د گیبر د نیک کار زن مهيدان توميث العلير نیک نامی با بدت گرورجها ل

این همه مخلوش سید اور جهان احترام وك ببالميد مرفرا علم و تعليم بده در دين عود عابليت آدمي راؤب شيت در المور ظائد باستند موشیار للترويندنف لبم حسر ورامور الن و نفقه را بده - مستنىكن شاد یک دوروما نیکن مام ما دران راعوت وحضت يكن اوليس الموزعسلي وبين را بهنزس رن است دانی بروشبا بهندين مونس برسفرو بمحمز بَدَن بالبير عوش سلوكي بادنان

ورصفت ما ورصفال

ما ه رمه منال را مگرعوث بدار بيكسال داده طعام ريد تادرار ورنما رُ و مِبْ رُكِي سَنْو مِوشِيا ر در قبیا مرت این عمل مهیر کهار وه ساكس رائيشش بار بار شكم خدور أير كمن ميثيارباش جاریاتی خفندر ۱ بد ندا سيرع كشتى خدايت شد مكا نفس داسیری مده ادای و نان اس حراب است خواب اول اوجوال یا خدا با بد کنی را د و میا ز بكه أو برفيز - ١ زبېرېنسانه ممدرين ايام يا واردامول ٣ مده فران - بردان رسول صوم راس مار عا دا بي قومي عا بد ومرامد انو ال شرمتقي تاكه وا خل زمرك باسان شوى درعبادت كن فردت اغرد قوى ترك آمد واجبت بهسم خدا تکر 'نومهننی سفریس، روزه زجا باساس رابده چیزے غذا بعد داليس سن اوا فرهن قفنا ت معافى داراليق اعجال عبل بهار و منصف و نا نوال الم للمرادم في الميد عنا م گريدارند حرب مي باشدصواب عیرائے آل تعدر ور و خدار برق عبيد مربرات روزهدا

در أو صيب ما ومحسرم كفته الله

المره ما ومحسم مركن قبول سركد شت وردناك الرسول كا فرال كره فديبندا برفرات منك شداين على والاصفات بجريحا ل معصوم البياع فاستند درجواب نيرا بگاشند الم و سعه ٢ يد ج سيا مخد كريل يا حسينا في كم من إ معد وا قبيد كرده وضعدان بحظ مشترياك سا دندرين العبا المراجعة الم اين فيدت إج كم الديارياد بإ دراري من سقم كرد وبزيد صاف في كويم كدا و ندوه بلب بعيث فود فواست - از سفاه حسين باعتش والندمشده ابن شور وشين ال وا ولاد جي است عيديا ياك دراوصان مبله يا حيا بشركية فاستفال به وكروه الله المكوك ورعالم لارضت مردهاند هرواولا دعسنی ایساب داد المومنال را شخضه او مله با د لفنظ صد یا د برمشمر لحین أوكه مارا تنها حنة جيم طوين یا دمگا ر وا تو مرامومتان او ال ده ایا ی کند باعروسان روده با دا دهد ا بل خوت ازین عسشرهٔ اول اجابت را قريس الب والناعد العامل اين عبيا دت سترير الصمادفال يرق نا ده مے كم ايسان دا الكروبار بركت شهبيد كربلا

وكردر خارت و تفع طال

مسمر بحوانی ثابت از فران است سود وري مون ايان است او غلط فهمیت و این بهیو و را مركد مے گويد ۽ ارسودرا منع كرده صاف الم تسيم كمّنا است سو د فو ر ی دایدان فیم رنااست غله وبينه حديدن فشك سال در شجارت يابدت كسب حلال ورنتجا رت لفع گو بانند نن م ستخذان وجرتم بكبر فنت حرام قرمز جسنة كفانشه المراست الحرافشي بدمزين الخيام است فرعن صداد مده اے بیک بخت تر مر مند فوم را داری بات تومرو بركر: برا وكاف دا ل سود هارون است کا در میکال مركدا بس كار ك كمار كارش نما م مشركال راسود مادن بهجم ا توا في ديده - كار بدمكن دین دا بهر نجارت ردهنگی كركيبي الاسودكشنذ مالدار عافیت بینی که مے بات عدار اله مشراب وانت حدد درا د وردار ریس تخارت ما تحوانی رمینها نه تقع سال وللجران بمنارواست فلدرا ہم جمع کردن ناسناست برق ے بابد کہ کا رنگے گیر ناهدات خوربيايي وسنتكر المنظمة المنظم

وبنيابه أتمب فالجم است

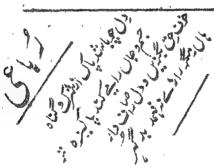
رندگی را خریے سمد د می خوار محمينووك الراميدت انتطار بندامبد و مور تبک است ودد مع بابد کرکیری اوبدست فهم كن المسبد يا طل در كذار و ذن را در عفلة بركة مدار ويدامب الدر ونش بحال بك عزورسي دابده درول عال عيل الله في المعدا وعلمات وست المابيت واليكر المرفتن رُود حِست ورخرابيها كمن جائت عداب مفت صداميد شد الما شاخاب المركني منيكي توقع نيك دار گه بدی کر دی مثبا بد پینه کار تا د در ده گبری برگ م فنكر عقب بابدت مردم نزا تا د صال نبرگر با سننسی پرکام ایں امیدے یا سے با شرقام تا زِ زا دراه گهبهری پرگ با فكر عِقب بابدت بردم نزا تا وصال ففر باسشى برسام ابن امبدت م مخ باشدتام مبح گبری - ث م و بیگرشابرت فنسكمهِ روزي ٧ ن حيامت بايت عذو خور و - ہم گیبر دبگرمنتی گرنز اهاک شو د جنبه پیازی وند گئے حیث روزہ یا دوا شكم سيريخ خددت نا بدبكار اوبرامے رحمت باشدی برق اسبر هدادابش کن

المران ا

از نرکس کو ای نوال خواند ؟

ورشت وصح اسکتے کدوه گذیب اردور فظر از نتیب کدوه فد ش را ورقاله از نتیب کدوه فد ش را ورقاله فرسن کال را دوراز یا شد خود از یا شده این مستند شام بیش مردم بم نباشی مستند شام اور یا حدت مرو می باشد شام این باد بها را در ده نا فذا ل ای در از فود دا فود این دستگیر این باد بها را نو در دا فود ده ای دستگیر بهشریس جرات ادیب دیگرمهی جو بهشریس جرات ادیب دیگرمهی جو

سخت جا بنهائے ترکس دا به بین موسم گرا چوں باث د تبیز نر خوب ہے جی در به نز دسبزه لاد با دیے میں بد و کشت نزعفرال اس ونشینم رائد بروا ہے کئد سر نوسے خوا ہی کہ باشم در ہال کار خود را بر نوسل در گذالہ جزیر محدث او نخوا ہی سربان کہ درعمل باہے نکو تی ابی سربان کہ مار نو بھرین می فر محدث لے لیہ ما جین مردم مدارا ہے مہرباں ما جین مردم مدارا ہے مہرباں ما جین مردم مدارا ہے مہرباں ما جین مردم مدارا ہے مہرباں



محبت بابني آدم فرض است

تا شوى مفيول بيش فاص وعام بهره ورسكرانه عجبت بهم شوي ط براگر دد بوتن مقلسی بهنزين ووستال اند لا حيه م تو بقیس دان د وسال به شنده پش الأوليت إبس وشمنال كمنز عيب يا مساكيس رحم دالعنت مثنابدت اس چنس گوسند سمدابل سحن صا د نال را این عمل مطاوب ات رام كردن است اصول بندگى محرجيه اوا بدبيرو اصلب پدر انريشرش ناقيامت بود عزت وحميت فردهم آممو بناكه اساكيش فنزوور روثيكار

ازبنی ان محبت کن مدام ز ورعيادت لطف على بات فري از محبت البت ن دوستی گر نند اگیرند و سنن از کرم بے غون گرم مے آر ندسیت "بعدمطاب كرعز بزال برست وتد رد بنیمال ہم محبت با بد ت دمشمنال را ارْمحیت غویش کن الدور نده أنس كرون غبرست تاکه: ورفشه شود ور ز ندگی تجيرود ما در بود ما نوسسي تثر الفت ما ور اسبرش مے كت هلق رنبا را محبت کن ککو، برق بابد- این سخنها یا د دار

ين سخنها يا دواد در المجان ال

ممكافات عمل صروري است

اب على إسك فوالبندر و سرو برجه در د من کتی غافشِ ل مشهو البيش مصاليور الشارور ستهمار كاريا محقى كرسمه مي يا د و اب ٢ وي عنرر اگير د به جور یا تنجیرد از فربهب و هم برزور ے دہین، بہن سنراب اور تتر طاكمان ملك حمر باست دخر مالِ مردم رابه حال لا کی مگیر ہم در ہی دنیا، شو می بدنتی فیر بارعصبال را بزودی دور دار ساده روس زاده رواس موشیا ر وافن سنب مهمان مشده الدمبال مجت مردکے ور ڈا ٹار ممکک برفت رو ومیں ہر ارواو بہر وغا چوخفتند - در فاند دار دا ورد ہے گھریخت ڈر ور کرآل بیشتراز صبح کنند او روال عاطال مروند بيش مك ووير عا فدین سم سمروه دا ہے۔ شداسیر كار دارسي عضد وربرخواست مال وقدر الركير ا و بيرا مده عرفوه بربادكرده درسنا شدسزائيه سخت ادگراهدا بیش اوس مدیدانی نیک مرد الدمركا فات عمل غفلت جوكرو م بي با في ماند ور عين النف برق درونی سزائے صورت

5/4:500

ازفير شال عرنے بابد كرفت

د ن زعبرت هو بهتراسگاه شود كذرس كانت بو فيرسنان يد خذبباراست باسفطميا ل الله والله على الله والله ابي جومن بووندهمها عزوشال يا د من دارم ز دفتن شد كان برييج الحال فاكتآسود واست كلم إينال مثنل مثابال بعده است حزد بجؤد زربيب ببيا مدايي سرم من دُعا بيم منفرت بيش آويم بي بادى كرده س ما نم عبدا در د لم الم يد كرا حر تأكيسًا وليكدال أمين وككريال بمراتهم روزے تید کہ من فاکے مثوم در فيامن بيك آبم رو سرو این دعا سے است یا دب ببیش آف نشدو توبرسم ببطندال سنريبرسر اعتقا وسے كرده بر غير البشر للد در د اوخفیفت به بمرم من تخذا بم در روسشيال روم المين بيكال مرجنت ورروم هول يدرسكا و الواتميم خوس شوم بنده دا وردمرة خاصال بهام اگانایال یاالی دور واس بيندة عالى بنيا يبدا دور ت الكريم المبيد مغفرت تفرم وبده بجبنبداب متنم برق در در کا وروسیده مستم

54

حبیع کن، فرا در ار ارتفاص وعام تا 'فوی با منتی نواے عالی منفام

الفاقي كن أو قوم هذو مداهم مجيع كم ورمصائيب من مدد حتى المسكان تا فوك سکاری وافلاس

معنت با ید کن تا است بیسول بهروولت این سگرا بدفنسول درسرا سی بسترد احت بهدوی بینت تا کرده رجیجینی بدوی بخرش بهارست با شد سفتا ب چینه و بیره مشرسار ی عجو دست قالی - نے شود ا حرگدا مراثبید ستی - جید ورخو ا ای داد و سس کن بیرسد برائے ایک تا ل این شود حاصل مگر ا در هیئت مقاسی م بد د بریکا دی مگر ازمشفات را حظه بدورول سنست پیمنزل چه گونه طی کند کارکن او و سټ حاد چیزرے بری گفت دانا بیال که بریکا دی خواب اد نتبریستی به باز است مر و دست دار بی چینے کن بهسر غذا او ور تو و بیگرال گیر در سفه و و مقاسی بد نتر بلا شد درجها ل برق عودت میشود از د و لئے برق عودت میشود از د و لئے

نو د اسخاری د مجدر دی

عاجرال راهدمت با بدگذار بهرکدهٔ دراکر د مهد شر کمتراست انا افر اراحتی سف و ، بهدوردگار د بیگه سه بهندازیس کار سه محوال با بدن خدمت کنی او نا دخال تا سفوی نوییش خال فان نبیک تام

سرفدا خوایی خودندا بیجوله در فدر بیجوله در فودی بودن فرکشرت بردشات می او دن فرکشرت بردشات در انگذار در انگر ای در ای می بوال در انگر برای میکسال دا فدهنشه با بید مدام

سنترن معابد ونمازي ناببدا

يك غاذى نبيت ومسجد مدمرار بهرتان باشدامام نبك غو قامنی و مفتی سبا میداو صریح دركبيس نا دان سررال دول مبنهم بمزيش مدون غلط رسيم مبازأ در عمل زو بالبيح ننذا بي وصول بے سبب مکرار ہردم گنتہ اند اوچیسے دائدٹر کار مو منی اوچه دا ندکا ر دبن اے خوش منط کن فاز حق بخسا نه با قر*اد* بيش اما من چو انكه م مدمره دا ہم حدیث و فقہ دار د ہر زباں ہاں۔رمن کمبے علی مجواے ہوشیار دربیس حایل مکن نوا قسنندا

برعيب ووركيب ايس عا أشكار عایل و نا دال بوده بیستشره الم الله الم عنه والد ميم ما به مسجار با بجبه طمو شرويم برينج مغرور و جا بل سرفراز عيندائد وكفت المتدورسول انعيا وت حياك ناد ال كرده الد ترک کرده از غد ی پین ملی ميني سمانتد" راكر د مقلط ربن سبب عذه رامگر مهنباردا "ا كس الدالة نگرد طروه را د نده دل با بد كه آموز دفران ازغدط مخوبل غور رادور دار برق، در مها رِ شدیبت شوصفا

مارج تزقی و منبا

اولیں کار ے ہوا کے دین کن این ترتی بهترین در سرسنخن چى شود دىينت سىلامن درسخاه وال كه عاصل شدفزون تربا سي كاه تا تراروري رسداد خوش تميي بدارس بنرب سامودات عربز بهترس مكت زعفل غود برار الراد ماعت بے کئی ہمت بدار ملعبداوين محافان وحر محشن شعار غله الم المانوب وروستن بار این بنمه گویشد و ا تا یا ن سسخن الاففنول مسيرح فوورادوركن و دسم وينا ل كيرمر و مستوار مهیاشی را وسائل صد مرار تا درن قليس نياشد بهسم ورغ بهر تجارت كن مكر و قت فنسراغ يد الرين سب السب والري شوسسهم د بهریاکری جِ ل شود دولت پیش تو گرال وه يدكران - خود بخود أو أواب بوال زربجو ما صل سفهود آمادگی یا دشا ہی است-طو و آ زاد گی ملک یا بدعرسیاں رابدہ بخشيش خوررانناني ده يده ييش الداد وه در إدفال جمح عاستند صدياموال نام تو ف یا وشاه ب کران برق مها ني كبن - انداز فوال

ا وارهمداوست.

إِس بِن نازك رود الحال در فاك سياه مريكان خورده كه نزاز آب كل كرده و عدا مريكان خورده كه نزاز آب كل كرده و عدا مريكا بيش الدر الما المريكا بيش الدر الما المريكا بيش الدر الما المريكا المريكات المريكات

مير ده غيمان دورسادن بايد در حرص مواد تاكما من بدينسان سرس ديم زاد ه

بیج سار سے ایس منے میں الم میرکاں چیں شور جیزت باب عندها لم کرراں شود چیں شور جیزت باب عندها لم کرراں شود برق شکرے کے تم توفیق فی ہم اواست ورند کا رم ناکی رفند زید کروار ہا

اه ترانه آلیث ایکوه

سهنره ندارت موح فزار وروا دبهامت برفضا جبرؤ مامنناب گول لرزنده درنازک ادا ازسيآه دسترخ و البيض مثل فور د هنزب ما آبدديني رود الكنده رعث والارا وتنكب تحامد خور والدخاموش مامذن وبربا الريشيءرا أما الدم الشينال واربا باهتب اساب كردى فوب مانت داجلا حمر عن منتونده الياب ومين صبح ومسا الم مده البياس ويجول كرد مهام وستها مستوش كرونده براود بده امصديا ياسليمال المده يلقبس بم باصدادا البية مسان ربي من شدم نفريسرا برزس ازبرنفريح-آد ميماع أربا آب درياً إد ولده بير لطا ذن خود شما

ال عروس فوش لفائس أب در باربش أ من نثار نوشوم اي كوه كن شبري ا دا چول از ابنید الفان و برتی جن و ملک والدوشيها شوندر وبيره بهاير دلسنان این مثانت در دان حرصبت را بسند صورت ارسال از دابان کوین شدفزو غنيه وتكل بالسكوبي عطروفشان تواثله كالبان فدس في بيندان عرش بري ايجة نو مروقت خالق راشنام يك كني سهروسي فنكبس زنافداد برست لمحريث خصر ہم در آبداری کراسٹنہ بیش الو مردمان وورع ميندر شرركت بدديد الله الله الله الله جيمنظر فوب ولكت كم مده مرق يون أسج تديم دبده امرسباركوه

از مورنا نوال جنرس سبامور

جيرسه الموزى أرموي ناتوان كارم ابلا - بيسه عمر كمدال این سے دارو مگر اس نین را او مصلت در است میں در اور است در فطارے می دود با ہم نظین الا پتے منت بمیشہ ہم قسسریں المدور فتتنش محمد باتا عرب و التي حكت بم نشد ي ف اليده مربرات مرده معسم يدرفيق مفكنداورابه فاك فورع ان گرشود بهار بمراسب براه حال میرسد زبیتا بی در الناق مور بممشم وداست عقل مخينة است كوكمزوراست ری آربیاموری تفلیمت هم از و اتفاق ومهرراليس كرده خو اشرف المخلون گفت، حرنترا بميزاز مورس ببنتم بركسرا في جمع أرد مور وانا اي جوال تاخود درموسسم سرما نهال الله سرهي وسسروي بدا ندموين توسم يشه اب بيستني عا گزيس الله در كفايت وسنتن جيزے سكن محفظ آور مكر غفلت مكن و المرت وا ناتی مکن مجیزے بدار تا به سختی زو د کے سے سے بدر بیکار

المرق دا تا به می روید بدار تا به می روید المرق دا تا به می روید بدار تا به می روید المرق دا تا به می روید الم

موسم كرما بيامد سونت أمد أقتاب بررك رادر بدن بي فناده ويج وزاب البعوامال ومكيشتداه يهن رماكم ننهاب الميكرده ومبيدال إين شرفتل كاب عنن بييها بم شده آتش كمفته بوزاب برن وشرب نشده سابده مابده مرباند بها الله الله عاد حباب تاجية بياد بالاس عنداك والاجاب المنش الكيروبوا المرم وردستاخواب عن إسى منل دريا شل دريا مناه اللَّهَامُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللّ ٢ مال ابين المن فت عرفة أردى

بادسيرن المبداع أمرة وده ديون بعداد د و برگرباشت ردد در يگ خشك الزنش لسران سراسان بي جانا كالحين الم با خورون ونس سرون نرامتال وموزه انتش آمر بها کوه بهم مشور بده سر چاهد با سن ترم گرمی در کشند اسیب وار ترو د مع خوا مهم ابر رهمتش الأسمال چل اوشت مے کنم تحسربربر کا غذائد نندگی وشوارست د - راسحال و وسیال با يمن عابد نراصب اعكرب

ر باغیا واجبالم حیان

فرق سنده مسلمال دور ترن تابيابي داراته فحب وطن درنفصی اما مده برگزسخن ورمحبت باسش گویا سرفنگن

بريس له وسن كبرى اعجوال محت يا بي مكرا دا "مسال إين الخاوت المده لازم ترا المعالية في ميال المريال

خطاب ربت العالمين بسناعر

زفران بين بهمالت كوفكرت تا فيرا كدو كران مالضوت كفند طرف ودفعالد كرو براي خود مانده ولالت دار يهمانيد في داندكوزت جبست وزكيت بها سائيد بهميدان يخت زون كر فتة فاق فتاليد كروستان عالم بليل تقديس آرائيد كلامت وبيه يا تشكر كركام دان آلايد

بسدان در المسال شاعردا چدواند بگذاه فق که خودشاع فی خوارد بال کول کیم آسمال دفته شکلم با ملا کمستند ادبی شاعر براسال باشن چیز خوارد اگرخو فی زمن که ده عباد بیشد ادباشد کامش سیر دارد آشکارمن سن ایج

غ ال درجداني وغاموثني

مرغ دل بربید و منزل دا مگه پایان د بدد رخ منوه و رفنت گو با چنین شایان نداده در بشب ناریک مرکز برخینی گیان د باده در بیش عفل آداین نکته گومهان شود ساحل تا دیده داجر حسلے سان نداده انتظارت بیش ازین مای حاجم می شاده مرکز بی غرکه و د را گوشخیت رفد ا نداده

صبر من در جرنوک بار جیج آساس نبود فرطر فاسونتی سبنریان جنوب با اساشت راه و رسیم و دستنی مجبورے سانورا مبنریان را باس داری بهرب الازم بود مشتیر همرروال در بحری مافتا ده است موشد چشه بساکن عمر نو با دا در از برق شدم شاد در با دت اهام بخدی مود ظامري

من وحكت وأكتم بك بالبرار كالهوياطن مكريك ن من المن الموسيند مرو ياك بال برق بابد راستى در برستن ترك دم يا دى ين بده والا

در بنود وظاهري خو درا مسال ارتوشا مدرستى ما نداسيد دارخودر اسه برادرسياس

193633

هود الى كالمندكم ماليكال المرثوداتاني سرافراندي مكن كر فدا داوت سافرازي توسن الحساري دائيدت فدرو مخن

بهيتان باساييال

موسم مسرما سيخ آل يا ياياب دوست راحت رسال ارميد

عامه بيده برنا به صديد نبیک در گرمی و نارا اس مره

جنشے دار نگسدداری سگاه مريداري سؤق ورفقيم وفت مبيران راده بهجيب ومباه

ديريث يندسوز يحسي وسياه

المتدنعائي برائ فواحش اجازت تداده

لا يا صوكم الله بالفُشاع. يا دوري إب حن مروسفا فغل مختاري تزرآ مدهمسازار برجير كروي طافت خود راشاك خوش بدی راکه کنی اے ہوشمہند ي كندفان جو شكي را بيت بم شد وسے صفر و انشیر سالکال الريدى رأعكم إود عدرجان الديديها خود مميث دوروار سرنوا بال مورسي روزشمار در نکوئی با ست چرا وسنخن الاقتاء كمر الم يرمسيزكن بهدين وروشيا مكرررسم عاسم ہے کنٹ دو بھیا ہ کا یہ بد مدام عالى دشيه معدد تدا حربيليت كس ك الله يدكداس محالي يدا ابس مهدستد سكرا وسكر وسكالم كاريا كه برع كروى موشرار الهري كروى ببش الأرندك كتاب رورسي المركدسي بالمماحساب ازیدی بروقت او بر باد جد with the first had the وينهي أحدي باذارنس الإيام شيئت تزاور كارثيت المانورسيد كارب دهم عاقب شاوالرائح مظم الديدي مجرية لواسع وشار 152116になったがっちょう

و الماليات المالية الم

الومي بالدك ورساده الماس مشرك وموس بزيرت ماو عن والفات سيع الرقية يكتار فور وحفاا وسنت ميلت والمتاكوتي - آخرے كراه كست ورندور ملكرت بود فتشهمسنال فالماف عقل داراه صف حد هجیده با وزیر حد دیگیسر عاقلال در ملاجل التيكوير اس نراا مداد طاطر خواه دست جورو فلننه مك رابرون كسند وعدى بايد- بدراحت درا مرد بال را درعدل يك ال دار ما ترار امنی شده فادر مندا كرم أن مروفت كار وبن با

The state of the s

وسن كبرب عاجزان

بس بعدد الحد عاديا المراه الم

شل چ به بین و اسم باخته آید در ا جهر من در تندرستی مے نا بدنوش نظر شکر بار است از الک دا ده عزوجاه می تنم ادار است سکیس بیار حالت بگر و دات و اقبال تو باشدر فضل نیاد دست گیر عاجبال باشی محر قرد بار دست گیر عاجبال باشی محر قرد بار به بی دا د دار دو د دات بهر و دا فر ترین کارنمی دا دن و خودن گرفت وست با

انتظار مرك بهتراست

عفلت انداز باشددان زکارسرت ل عبر بید بهم واه نیست مردجهان وقت چل آید برابرد بده با بدمر با چیش نو بهرد قت داما ند به اکرفت کا کار میکی سم شکر ده باشی ورو دول ای شدد رو نر جزاسد جس مرد درجها انظارِ مرگ وار دہرکہ آیدانہ ہال ذکر مردن بیش آنہاکر کی رہنے آ درند مانے دایئم مرد ن حکم ائ سے کینم حجق اصادق بقوا شد مومن یا ددا انابغ فلت عمر اذہر یا دس تیر سلسبر برتی ہابد مزام شیار بود ن درعمل

الموسم خزال جيزك المور

قدرت حى سبق داده اب جوال ىس د فدرت آمده نعسى خزال ج ل ج ائ رفت پری مابيي ال عائده ایس مخ ما در حیسایس فنسكرف روارا بكن المروزاو الناشوي وركاريا فبيسه وزنو فسل مكل دبدى بها رجالفوا ام زن وفرزند و دخست عمرا وفن مي بدحد الريوسشويد یاد اول یاد آخر سے روفد عرزده- بهاد- بهم يو بدنسيب لوبهانی بیرو تنها عزیب نكية ررا ياد دارى مم كنشس بعب يحل بليل نخوا ند ا بنجيتين برق آبد باد- چل عهر رستباب مع خورم انسرس باصديج وناب

الاسرما جدعيرت نوال كرفت

بركد دانا است عورس هيكند تانباشي بيش كسس توديرست لاو دكرون خسب رابيني عندا جيب فرو برداراسه عالى ميز فادرا چه جه كن اسه خوش من فوش نما با بد تر ار روز حسدا مهندال جهال ما بي اسي خال مار با بيد تور و راسسدار با یک نفیدت موسم مسره دید جمع کن جیزے برا سے روزسخت ارفضو لی حالت باشد خراب کس کے خواہد ترا دا دی عوریہ کورشسررا گرامسہا سب کون کارٹیکی کرون وخو ب حدا تا بنات منع آبد درمیاں مرک ہے آبد بر ووی یا دواد برق موسم سے دید اجتارہ

درغلط کاری ندگا ہے ال رور تنبك نامى را فروعے در دموند روزسختی را و خبسه ده بمنهد چئر بدبین را شرکا ہے رودہن بركه بتمج ع كن داد كه تراست جمع بول باشندایس اسباب فوش دان نو فع خاطر احباب فوش این جندین هانه مگرید ترشی مردع الم بو دبهشراود دن ندارد عسلم اوبدتم بود فا ير رامن ل عند دال سخن

با بْدِرْكُون فوش سلوكي مالنند ہم گفا بیت روست ما رے گر بود كسشن كرديدك شحار بهنراست عزت وبرده ففليران را تدا الرباق ستر فاد إي صدا حربها موز تد فن فن بلورد ورصحت بالنيد بيشك عا قبلو هِ مِن سِنا سشد زن شِخانه هو مشبار برق گر نسال بیا ند مرد وزن

ش وصور بن ماره النات سيرا البابل الم من وفاوار ومورب في والمرون الم

وطالعادراعات

مهان وري فردوركس بههانت سنود فهمن خور وركس بههانت سنود بر چيني خدمت گردشهوراف شنود گفت اياش مهم مفيوط ايمانت منود

میروه بوسی برده بوشی بهنرس داب ست مست ملت نندیب دان شاداب ست و دیج یصشر می آب است برده نرده مرده مراباب است منبرس زبانی

چى دبال شيري بود ككست بود تلخيه گنست ريا مكبت بود ورسفرهم مونق صحبت بود ورسفرهم مونق صحبت بود

هاوت بدیم کارے نابدت مات ال افعاق کر کور بابدت الاکو مینات در وعزت زابدت ومبدم اخلان حسنات برت

ا با د مے سلام آر فا زالو شماشد فوشاؤد ہے ت ہم زیناز تو نباشد کریئے محفل اصاب زیساز تو جائے میں سرکا در دینا یہ نست او ام زاز نباشد کمند آنچ کست مالک فدرت کردہ میں بجن آنچ کئی توراو برا رز انونباشد

فأتحه برفيرج ضرب وليناثيس العلاز واجاليطا حبين صاحالي روم

بو د بک سالم به یا نی بت گدر تبسیر حالی را بد بدم از نظر بيش دركا وقلت رخفته است نزوتا لاب ببيدال سريمر شاعر مشهور و ہم حالی قدار شاخ آبن حبگله کرده به بین روضهٔ با پد سر نربت با انثر أنتح بمستنديا وكارغوش بد مرضد بش بالشد مؤده كروفر المسكس بابدت دارى خر

الذد لم خوا ندم وعا سيم ففرت سفررا خواندم كرج شاعليت ازففنا أمدمبيسراس مطير من بخفع حضرت سحب ورا سعديبهندي بخدا مديا دگار بركت بود در و نق رسسلام او

خطاب برشاع تودلبند وبدسيرت در كلسنان جهال زاغ است وللبل مصلا واغ ب كويد كدمن ال للبياع وشترادا بليك ومدير كرنبك وبدخم المعلوم نبيت الهن خراوا وه نشد يجشبد وشد بين خما نوبباظے بلنفہی من بسیرے مےدوم وشت وصحاراب ببنی ما مناظر وسنا سبزوزار دل کت به آب با منخش و بادرختان تمور مسندل وشمت وبا من نوشبو با د ماغم تا زه بی سازم گر توخر ی بول و براندی استخوان د و ا

تعريب البث ربط رزديكر

لنصو برغم ربابيت - حالا بد پينت ام مثنا بديكه اذ تحليمه وكريشنبيدنت ام لبي ُدف من أب هبوال حيرال مبمكن من ام الله اس باد محلث دردا البحريث ام درنارها شيكاغ ذرور بالسفتنت مغرب بهمنثارت رججيج يبسكدنت إم ر فگے بہ کوہ بار مدر الوال بدربزنت ام انبك لاحت سنام وقنت وسينتام درخواب استراحی یا سے کشید نت ام ابن مازه جُسُد ایک جبنت ام مجنون شب برمانناب ورغمتيدنت ام ابن كبرونخون بين - نكبسركي نشنت ام تنجير ولربائتي من سم بالبستندن بالاتزى مناول فادك جريزت ام ازريك ومنظر بزوجهمت ديبنرين ام نشببهاده مردى مرسول كفشت ام

اب آلت دول تن فراب برفتنت ام بادنسيم برطور كسشف به تو بدارد بروا ديب وسبحت ببي بنورساند محبوب من مهم اليخ سوراننظا ربوده جندس برادسياح درسبرتوبا سيد المديوائي مشرق يركره هبرتى داما وفنيكه طفل موسم ننيدبل جامي والهر لؤر سيرع ل بين صدنت مير كردد حبنت بسبره زارت نسك فوروب كرظه طائبير توانيندسيروانه وركنذ ارند ليك أكربدبد عهدنشوهي اشريضة شور نہم بھ يد اے عا فلان والا بهمامهوال وبمنتى مبرعال وتوكرامين بإكبر كفئ رفتار رازاتسمال كزسنة والمندكدابي وحابست آييه وأرازارد ا يرقن ابر بيانت كرزانوريغيت

مراح بلغ ينهال لاستروب

الفكات في فوام وشدن الحال الن ولو المرياد باوريك باوحثت درآنديم فري سنور و شرحباد الكراد ولل بليب سبنره واركال زگرمي خنگ انتهرين لفت برجرى غايندكت داديبترك عرف آب نے شو درصد مام کا و کھن ما بيحة فواجع أزول رحم رب العالمين اس مسدا شکی است طاقت دابیب مكاشداتها ولاحت المده ويعالكن اردرو و بوارس روشكر لغرست بشرك م فرند باصد اليس كفتكو بالمثال موسم مرابيا بلا بروس وما والمجاني برس ن ساعی ازی سان بی فای سب دام عنايت بأكر مت مناطب كاربالذكو كبن نا فتكرماندووران

يرسخال ومد بدوالت كرم مجوار ارجل الوثث المحت المناحق وبرى كروا بركال خفك الهيكا كويي صورت وريات ثع من خلوت كرده الديم مرك م وران وكوه اب بادات طع ارضی را مح فعت مطرف الرساد وجندازس سلام كرونعوان ابن دحااست بارش متوسط باز دخوب جائع إمدير شكر قطرك بارال مبود مر بو بر باروال زوضل مالک ن وکال مِي سُوه معلوم رفا بن بريس راضي ا ابت باست بخشيرا بها رجيم الاندميم جهل شودابس موسم خش تكري أنجام الرب راحث محلوق جاسا بالد معافده والما وسي وميا بهرجاك وآب انتظاد آب دایی برق مالک رایدال

وربيان دوزخ وبهشت

ورکٺ ہِ ما درم۔ گہوار ہ گجر فتہ قرار خنده و با زى ئناڭ ئېچاندگا د شكار دخترال ووسيت دة تخيروند باربار التحرير كارم رسيده است أكنو ل درزوال صحت ورعناتى راد ببرم شده بدمن شار ماوروبدِرم بمروندربا مرا درخمگ بجيجال وخنر سيروم خاك ازهنكي كخار كوزمين وأسمان شروره كفنة شأزنبا كس في فهدك بعد ازمرك جديا شدهرا وسی کے برک مے آبدیگرد ور شا جنية باع بكاند- بنرو دريا بركنا بريج حسب عمل فوامد شدن والالقرا انعدو ل حکم بهیروں شدرُامرِکردگار باذورجةت ببأبير ثاايد كتبرد قرار ورمنفامات مبته ارواح رابات مكذا حروغلال راجر فهدا ولعقل مستفأ ووز فحدام مربيس ورعم خود اسكامكا

جنت ونيا بعمر خوبش د مدم حب ر کا درطفولست بهعمال كذشته وزشوب مهفت ووهساله كدبودم ابل فالهيشام لأكره وبالربد بدم مركن شرال خوش عبال تاجل سالم كذشتند يهم فكيه درنبود بعدارين ورزخ منود مينكل خود اوريتان صدير إتتانه جائم راملو فيسافت كس مخوا ندهدا بإك اسراهيت موج مراك ال وجوال حكم الرجر فنندا بكيم كويدكما سيام فتود الفا فعل سركاكار تبك كرده واخل حنت شود جنت إوافرم مدادير ائ كادبا ادمى ول بياغ ابر جنبري بدانسة بعد أو سي كركت إيس كارباك نيك فلسفي كفته كدهزت نيت أقيم ككا جون ميدا ندهيان ره ح مفتدرات برق جنت با بدبدی درج ان بهتریب

درخواب حالات بہنت

منبك تحنت وبإرس ارس المبيت دیده بودم درعبادت با اوی يودورو منيا بسي باكبستره صدمه با پیر عدائی برده ام باد فعنل فود مراشككت مثا مگفت ئيد ئيد سي بگويم دوبدو بجرومشكل شده بدخالدان چیزے انصالات خودرا ہم ک والمنّائم كنم بهدي وعاء من لبس اور فنذ بودم فنكرساله روزيع بكشاد وشدوارد ورو این جینیں بہنا ند بدم درج لكلبن وانثسا رست ببرس يييربها با برنده باسے خوش یشبرس دال عقل من در درک ایس عاری شده با د د کرم را مب ری بردر بان لعدازين ورخواب نا مدمهو تشمست ورد لم گذرد بے این فیبان قال

يك و سادخانداكِ ماشريف د ایده عابد و عامل - منتقی فمردا وحسكم فتمث ويعمرنو در فراقشش سالها عم عدره وام درجناب ایروی کنروم وعار ورفي المراجوا بم من دورو عرض كره مردنت لوده الرال رومكان خود مراود فقت شا گفت در ہمیا ہے من ا بنی بیا بود شنا براه وسيع ويس درار فاحربه ادبيم مقفس بشاو باغ ومبوه باکه و بدم درمیال سبزه با تؤخير وا نهسيار صفت ٣ د مي د گير ند بدم درعيال یک طویننی برطسه ن طاری شده كفت م من من ما ما ما المعوال رد و ترمیرون سنان درارسند يرق از وال مطابق است حال

طالات بهشت زخوابها

مختسرم بوده منج بثيار تند مرّ د الاطب عو ن عنم د بدبيم ما مين الرسنيس مجنوں مشده ارگر به لا او كرفت الف بمراد مباد يارده ساله رقران و مساد ال دار تونگایه و بده ام كُفت بايا - نو سُجُو تي بَنَا ام ورثد ثام څوو مگر مملا مداله كرنازيب والبخواتي خوش كذار سالدكت چند بهجرش بوده ايم و مسرب الوب - بار با فنرسوده ايم عقل دوائش مے د ہدار ادجر اومگر درخواب عے میں ید نظر محاه زررسخ وعنم نه نماشهر دود درابور فادكا و ايد د يه الكفت باربك سخوا بم النفسرين كبرا واخارس جيرك تميز ورثه وكرم راكن جندين خار فوال شاوت راكه ألم بي باربان كفت باباحاك دسكيد ورستدم بعدار مدت على خوا بم بديم در مرا کی ہے مبدے رہے۔ رين سبب گنام بو د مرمديني برسواري البرمنيم د و د اثمر سمير ما بوده دران و بېڅطر تنظر الواز الك في وركك رئاكس راص خده شل لينك یادمے اید برود ی دردوال سرسوارى دروكم تبث ندروان الدمث م خود گرر بسید ارست مردگال خبرے دہاندہشارہ توسيركاري كالتحدود بيگنابال را چرو و صابر بود اس شراسته وسيدر سسارو برق گبری یا دانه اخب اربغ

وطعات ورباعيات برلطف

عالم ميعمل عالم ميعمل معالم المرابع المرابعة الم ب من عالم بود مثلِ حرب براوكتب ال في د انتكربية من حيناكس بي جيز فن دو د برمنز ل مؤدج عن السير

زنان بداعمال

بدربال بدوضع رادبدم نبرز دبيجيز

برعمل زن دونف باشدر دنبا اسعونه ودرسازای بدعت راکر توبهتی نوش نیز زن كبن صالح تزا خانه لنظر آبديبشت

صحبت زنان فاحث

صحبت اینال بود جون د هر مار يا مدينا خو سيافوا سندكر وخوار

اردنانِ فش خو را د وروار این نرا در د در سنج خوا مهت دیر س

ازدوارج لالعثي

عادن بدعم كممرعونب نبيت نن في خوا مرك أيوش الوب منبت

شا دیج بد و ضع برگز ف نیب ت عیرونسی بم مگر مطاوب نیبت رنگ خومن تهم بهر هر محبوب نمیت شومرقا بل كحصدت نيك الشت ماسية فاندان رارروس منحوس

ملانان رابه المناكي عالداشت تا سهالين جرسنرس ورسفيد ٣ طريش خودر البج ب مبربا دساخت حیله سازی کد د و در بد د نش شو د الولم بارى حكم داد هي حيايك ول نبيب مرخوا تده اس المبارما اه مگرنشنبده این سرواز با دیدقب رسخت - در تنیم در جبودال ۱ مده مطعب کمال ماسکو مجر ونت جمہورے صفا مالک فدرت چے سے دار و ممشر

دار روسسى برهكومت فخوداشت · بُوَ د فنرمان ما که از بیشر و گرید . بضف ونيا را گرفته سرفراخت برطاسان منتهدے ملد تود برمان باك موسات رمناية مسجد و روضهست ه سوراخا قتل شد في العذر با ابل وعيال سبن و نستی خده فرمانروا برتق طالم را نبوده ابن فجر

بربا ويصفها فأكارل أسنرا وقط طبي لوثال

ايبج گانهداه غفلت را مبد ج سرعایا را شد ما نمد ه رعنیا كارك راؤب ديدم وركست باددربوتان رسيده تنبيره بخت بعيمينك مرد دررام لوال سرن رابش بدارقضا

عال تسلطنطين وكارب والشو درسونزرليند روشت بارباد مِنْكُرِي الداديا بودادليات بدمعزه لى بنسطنطين جرفت فود بزيت فور وازوست كال مرق عرب بايدت دين حالها

و بيا من المناكب حسرت - في الميس العلماء حضرت ولينامولوي محمد سين منا آزادمروم كورنت كالج لامو

تخفيق بإرسى ساكر ده زغود خراسال. عرت كباوكرفته مائم ازوبهمال قابل بي سخندال منيراً ساف وضدا سلامفته لا موريش و يش و المنال . سره و فغال تصمم به بديرون الأراك

بإواست أن ناط الآوردت إيال المدوراه كابل سيشن المبرام سم ي حيات دارد رس مين البسرىدا ويدم لعيرة خريم مجذوب كشند بازار ر يرق حال آراه جول سرولم بايد

قابلان زمانة حال ورمها وثنا وشراره وحضر خواجير فظا مي بهي وهذا الدو وال فصاحا بالم وفط وليل من صاحلوكن

ورفيا المامده سنع الدان عال دا وكر عجال س نظامی گفته حسان مینید کنزسه را برننه می اکثر و مهند است وروكن مثال سلسبل بركام او نيا محرث كير رسخن فهی تزا نابد شی "ا جنره ادى نر حالات صرت

يا دشاو شره احبر حسن اند ورتضو فشردتك وبيداكث نظم كوكى ختم - سيها فيظ علىبل مالنين فرب سنا و المبدر گر نند بدی تظم م س والانتبار برق مے باید نزانظرے صحیح

حنگ زرگری درمیان سر ما به دار و مزدور

بالهمی تکرار جنگ و رسیست. مزدرابابد بقدرت بم نظر بر بیکسان را بید کند در و ار او عدل کرده دورکش این مشور فتر خا در مرومخدوم بودن بهتریست در زمین گوشهود بهید از زر مال داران راکن ده ما وار ۱ و برق باشی شاکر نفیرت مگر

دونيا فب حضرت المبالمونين شير فدا حصرت المرضى

سهرتاج جمله اولي مكل مثنا على درحشر نيزابين بكراه نافل در مخزن مطارست گرب بهاعلی باب سربیس که آمده ا و فردالحیالی م مدبث ناک مگر لافتی کی العن رعزينه رساكن غا رمسسراعلى ما ميتة ختر انبياب در وحد اعلى درشيرب ولطحا است فسدوا شرداعلي عويدوس رسيده . المثير باعلى ال دستگيرها جنده سرمينواعلي سهدم نه من حبال وسره سواعلى والم بزرك انرزمه بإرساعليّ روت سيني كسال مبارين وسماعتي صلِّ على محدوة ل عب على ا

ببداؤبني كالن بمه مر نيفظ عسائي عرش برين نشسنناست يشير عداعتي ابريمهم مجسهم ومجسيدسخاعل در رعلوم دین سشده فتم مرسلین رست روسیفِ جِن وبارد وہے شا ہِ عرب سیحوا بعدار بي محافظ صم است بيخطا ابىداست گرتيت نيانين مم نسرب اد به ازات رشاع مخف - مبرمومین وقتيك بيه بهدانشكم، درسس ، در سے بیکساں و ملجا اسرکتاں روشن حلال م نبهه روف ندان ا و عابد ندیده ام برسطی زمین کس هردرهٔ جهال رعلی مؤریا فت بي برن ج ريكو تي - ادن فبواليت

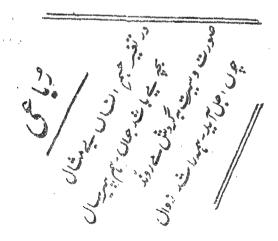
ر پاعی

ا دلت مضبوط با شد اسه جوال انزانا بر بر دنام و نشال

صاف نیت باید و نو ممر ر و اس رستنی با خون حق من اختیب ر

ورنولون موسم دليد بربهاله

مه ق بل دید رنگ بهر سبزه دارات رمروز ب بید که بسے دلمون کردگادات بیشم عور به بیب رر و نق کویسادا مر و فاخند و فری و نادیک منقاریت که با دلسیم فرشینم بران نفار است بندیم شفند مشال مبرف دفاریت فرش سبزه محل برسر بهرا بگذاری



ارْرِيا و مكر جون حكم خدانتوال مكست فرجرا الزعقل خودجر كي برزيرو إِس منبيد ا في - كيفو و مهمينني ازويا زبول على وكن را زو ذُر گفشندها و در بيش است

چى مىيىت ئىددىن خان بايارېش دريكونى كربيند دنده غاش كردارباش الله المالية ا

بے اصل مرون نیا من در گرجه بر منال منتوات مستر نو د و نا دی کمن طلبے ملایا را تبحو ا

التك مدون أي كذر كفير بمن ما والأكور

خودغوص كبروعز فين راجا مليوسي كروه بإر

بدتوتي

للضربسان، وگران اکدراهن آبدت جون بدی کردی بدی آمد مگروعم ما

ونشت خوتی بید کمر - انجبام مردمها خوا تر این حزو دغوایی رعبر افزیکن است ناما

بالخصوصيت برتركي آمده الركبس روال طورت برطام دا داده و فضن في وجال يك دااورت برطام دا داده و فضن في وجال المرتبي الفرة بين مصطف آمدكمال الورياست بالمسيح بير موجو باعرث بالميمال دو حديث بيري دا بهال دفانه طال مدا في من بيري آيد دبن فطرت وبال مدو و أحريف بها درا مد به فال دفام وددم بركافند باوگار وفائل دفال دوم مد به فال دفام وددم بركافند با و كارخوش ل

قطعات ورباعيات

ببجاري خوارس است

را ھنے خوا ہی۔ بہجناں دست و با کارکن عفلت مکن اے زُرازُ خا ماکن رِ تعبر محنت رافسزا سهت بیماری عذاب جان گذا مالکب فدرت نرادا دست عقل نازدشت خرونیکی سر بدرت

تضجت ظانه بدننس بردختشر

و ختر خود را نصبحت کن مکومش ختر کن سفرت در معزب پیشتر با کے مردی داعانت بے بور با ترا در دے دند۔ باریخ مار

گفت وررای مجی خاند بدوست سرچپر فتن راه باشد خوب تر روز روشن گرگزندت همرسه و نوت شب دا نسست جزیرے اعتبا

كرماك شب ناب

در شب ناریک ۳ مد فردمن گفت- رحمت سمده در ولکنن دورشد ۳ خر- نو من ریخ و محن نور و طلبش بور س ور در بدك

کریکر شب ناب در صحن جین من بهرسیدم نجرت اور جست سالها محدت عشد شش میکشم ادحداغ معرفت سد و معطان

يو د و ما ند صحب راتي

سبرخوش منظر دفعتا بربهار الدر کو بی بیت مکل دا غدار منیرو بزیاجی دگادت شاخدار سیرقرما قدم وصد باسبره دار دندگینه تا ده بیرلسیل دنهار سردی دگرد می کمند به شخواد

معیے فرا ہی ہم صحراً در گداد خنل حزمارا بہ بیب بابنتان سنبل وربیجان خود روا مدہ ہم برندہ ہائے خش المحان اللہ صاف بادیے ہے ورد ہر میں شیا بین در خانم بما ندن شہومیت

سبردگیستان بر تهر

برکت او نهر دیگتال به بین در نماز خل به جمع دفت رایم من شوم درآب م تحدیدخال ریخ هے آر دمرا یا در د من عوظردر آب یخ چول میصرود در استاریا بی دیں سخن سطف دارد سببردگردش برنر میں کشتینے نفریج باہم کمده ایم چون بیا ید گوسٹس آواز اذال چون بیا ید گوسٹس آواز اذال چیدر ن کی مینے روزه بیسے رائیل شود برت در آب کش در آب ک

بالماسيم على المالك المالك المالك المالك بتال المراثية بشكيد سأيل ك كراه درهاات اولوده مي مأل كالساعيل والبرند ذوبال شدعارل ها نشيع منهفي و تعليلي ايم ما فأبل بياموزي علصالح زكارا ونوليفافل بداسم بإكر تخضرت لمبدت راكني فأبل ب شد عفائد و مراح الله المراجعة المراجع لام حكرت ودانش آموا كر و غالق از بيخ قدرت مورا ترنوغه بي سبيت تزاور انجوال عفسل و داناتی نه اد آمد بفشا وافق بود ند گفته استهال در کلام خودمشل مجماشتند در برسا لک عقل اینک شکیسفت العدادع مرابد وميو اسب مكت را سجون عن المث ه وال زامثالث مثالي فوسبتر

مورن وبن عثيف حط ج دين فطرت خالق تطرك مي دل غافل دا وربود كوكرج طربي باك وأردت مكر واحدهد ارابا وكرده الودور ثنلال كلتان ار مرودين و اعجازش مكمل رسول ما مخدمه علفي مرز لندب او بهما صروب<u>ی نیش نی آ</u>یدشال او ع ﴿ تُدِينِ مِنْ الرُّمُ اللَّهِ الْحُرْدُ مِنْ عِنْ كَيرى مرااكبرق لازم است فدش وفقه مي باشي از حصرت المال عليه ال حكهن ووانش البائل عطا مرمده وكرش تفران درمب ك يك وزيرش بودا معت برطبا اد دبان ما تداران جيا ل مال ودرببت رفرادال شاتند خون ض را ربند المعقل لفت عوت مادربدريم كفت او الا د نان عبر معفل منع سافت ې تن گرخوا مى ز دالش بېروز

مركب راوطن خودسمبراست

ورشناگفتن فزول- الا صطار مخریست

هوشه و هوار و باکش با عجبتا پرست

درمها و باک جبهم این ستاره نفریست

در بها دان مبله کوی باب ات بهرست

برخوشبوش بهی و دفارسیان ندکیرست

برخوشبوش بهی و دفارسیان ندکیرست

مید و ها به که بخورو باین از کراست

مید و ها به که بخورو باین از کراست

در فطار سبز برکوه فلرخوش طیست

دطن من در صبح جبهم بهتراد تشميرا فرير خوش منزل دير آب اند تقديرا آب الاقديرا آب الاقديرا آب الاورس شوق ما المروس والدوير وسير شوق ما الروبر وسير شوق ما المروب بنوا بروندرت وهنوبش الرفندها بيا المرفندها بيا المرفندها بيا المروب المروب والموال است برمبيل الرفندها بيا المرفندها بيا المرفق وروس الموال الم

موجوده آنارفيب مرت

والمنود خلفت مران لنفد برنيك مرده اومرازسياه مختى مكرتا سبيراد خلق في بالشركرس مدبا خند بوش دفرا لاوه الشرك للف كردة كالشش باغ ديها اين خان فيامت مابه بين الهوشيار المند المندرين حدوث آمره بدوركا

درخراسال دلزله أمدنه فيرسموهما المستلكركن حالهنة داد تربت حراي كفنانشدسربا دومنا تبع ينشده مديكال دراطالي كوورا نلنا بم هندج آورد مست شوريش عالم وباني مرض بهم ايزادستد برن بهنده وسلال برسرمرغاش دفت

ریا عی در کردن مس نداکسیرے است می می کدویم کدوین علط تدبیرے است مادرال كرى بالآومى في سا زند في كويند كدايس عجب تعبير الست

رياعي

فالقن ازج رتوسيراد است

ورعدالت دمغالت وكالراث بركديهالفان است يكاراست عدل بيه بابد شرا مروقت ما ا

ازعطائيش دره ين الرجوماه ازعد البض با د ف المروركدا چى خدامين برشراست ادايى و آل مين غود راميا ور در سكاه

مانغات روحاني ترقي

المنافق المن المردود في المن المناف الموري المرافي المرافي المرفق المناف المنا

م المحدد من دنبارا فعالم من الدنونها كالما المرافق و المنزل كرده و حسبت مقابي المردة و مسبت مقابيت المردة و المردة و المردة الم

أرماعي

اراعان د د ل بهار که نخیته زبان می عزت بها سدار که به اعلام کاش می قول و فرار کر دنت عراب سیست تقل ابغا مے عرب کن کدعو بیزت جل فوند

الطوية أن تطاره داج الن شيدة الأسي لقبن قدت بالبيد ديدم ومتم ماذي الد بدا ينجاميركن بيدك ويهايم عرف آورده مدن بخسط برنارد بهتري

سَجُوا فِي فَعْلِ فِي نَوْ وَهِ فِي يَرُو وَفَالْ إِلاا ﴿ مِنْ اللَّهِ وَكُوا سَعْدَ بِينَ الأَكْسِ علامة وأو مع معرسير من الميكورة المراس سطيع والرب من والرب الل بيش بالمنطق و فاشك روند بين عن الفائد ي يجديات وابن



زر را اول الراب

بن نوید از نمنی س

من الربات المراب المرا

گفتہ بین گریم انقابات دا خوب را صی ہے شور بین خدا راج مارا می ہے شور بین خدا راج مارا و مارا

سندرا فاندخراب

زک بشراب کن کدارد و ظدارت و فدر از عسل بدمون باردار دار برید بی کدید و نیا است مشیح این یا شراب خداب ما بکار است مشیح این یا شراب خداب ما بکار (مستراب دنت حالین رسیاح مقرب ومشرف)

منتقل مزاجي

المهار تخلیف بن، یسی گاه برابدرد ملکدایس کدایس ساد بوجهاه فن بدر کرد اگر جواند کرد بارس کار را سر انجها مرکم یقین است کدیجنم خود مالکالیدا و حالهد اگر جواند کرد کرد و کرد در اسر انجها می کرد در کرد و کنور سامنجها نی)

عوم هم میم ساریکه کنی اول عزامت دار وعزم جون کرد می مکمک میم ر فرنکلن

نوئش د لي

إش فوش دل ير فوشد يي خوشتر ربخ وراحت بهم ن داكثر

مرسب صب

خبالات مرهم مرنار أبن جند اوركرزج بالبكورت بمبئى يرحصرت وعليهالسلام

كريمسيح عيال كروه القس ر مبرو کارل و نیک ۱ ہل مراد الم بخد و بد گفته این بر داخت کارماکش مدامه د رسگاه دارم كرجمن اصطباغ نكرفتم جباكه برقبته بهم يقبس وارم در سببرت وعمل مرد برزدانی است من مهم كو يرسيغيبر فيش اسلوب

بوده مهن ومكر خبالش بس كفن من او بدا عمر استناد مذهب مودرا ككس ساخت نضو بریش از بس بحزا لیگاه دارم تغسيبم مسيح مكمل ولاثاني است بن برج گفت بسيم راون است

سور اچید مردوک نگریس برخاست د بدی که علط شده بهراساب است على را در وكا ندهى جوت دنداسير الفاق بهند دوسلم ميني بو دكه الاوه ا

المردر ودر والمكلاق وجراع شب محم ما بد ميستر مستركي مندر بني موي مخابد

عوسي سعم وما بمان كمتر شهره بي يا بل بغرب چوں دوی بنی که نطفت و تد لگی زا تبد علام فيضى فياجني ملك الشعرائي وريار أكبري

و مفسر لا كلام درعودي

ورزش ماني

جبم رامضبو طافه ابني ورزش ويروش ميرون مجري بهنرشود بهم و حرابه سخن لاعزفه كمرور ننفو اند بحيزي وروسيد

مسيكريت وحفدرانرك بايدكر د

مُقدد وبيكرييت شرفد مامعاون بيستوند سبينه بشنش ماز كارم معطل بيكنت

حقدبادان ازعبادت بارباعافل شرقد سيت شرازر في عاجت بهراتش يدروقد

بسيستان تابداني

نان داده خوسي وسشرخوال ألم تتك وأشفنه ب مهال رود

س سیاه فالنے کو مارا مال دہد ترنيات ج ب ورتش ميسيس او

عبدا لفظ

ايجه فربا شت شوم چربے زفرا ني نبار كركتي رجي بدوناي تاشكلك كرنو- فيد خردى - قرفح النفداجي وا

عبداضيا مدوبهرسخاوت شوننياد كوسفندوبر بشيخروث باشردوا ده بنتمال دادعاي خير روا ورند

مزيم ور ماغم برائنهدا حصرت المحمد عليه الام

آ بيدرسيد المدادة مداديات كرقة كيركرد رسيفلة كبيتهشف راست سال بني برآمده ادمال زار است اگونی که فرن خن زولت رو فرارست شاه شهبد برو صو منب راست آن ورعبين بني ركر كال صدبهار است صهف فرح اشقايم بي شارات ظالم داد آب كراب نكافهار است رد فدسیا س در در در شکر قطار است ريك نيان كرباج ن شل الداست متسرت كن ل زويد ب ايم روباراست اے والے والے لیسر بی ورث خار ا الم بدش وننشد وبليد يسك كاراست بهر صواب لفظ كه كفتى فرار است

ورماتم حين ولم ب قرار است تلالم نديده بود-كدرونرشا راست المب ورات كوفيال كروست بلد بهور سے دکرد آل سبیکا در کلمگرک وفن الالمده شمر العبن بدردم خفج كثبيد وبرهيم كك نزروا لكرف كتندابل ببهم صكا فرال بانتخ بینیم مجیکاں بر نمنا کے ابخفت مرلات جسين كه خلطان تخول بود الور وكفن كجااست إب عامستنجر درند محان وشت بها وارسورو شبن ك إلت بالت بيست بيرهذا بمرد الخاصين مرو گرفرد مے حيا العبرن ورنوشتن مرشيه درجبيت

غصروانتفام ومعافي

مركه عصدكر وهش اطوار سيدت عاقلان ما اس جيس أنارينيت سنت كبرى بببث واحار نسبت نا خوشی از پهتریس کرداد شببت أشقاب وادرس احضا رنيت عم عدة ال ديس عل الدارسي موشمت ال رابراي افرار شيت فويخ عاد مد بوداد بارست كسل السال باتوادا عبار نسيت لطب ق است دار از المرادسيت نور خلق اله كهشرين الذار نبيسة ولاه ول مشياد آبيار ميت منورو شر ترفو شرب اذكالشبت ورجهان برشراويس رفت الشيت

عضد محرون شيوكا البارقيت هنم ووان جها لت پیشاست ردرست تى كىبسر بىم دىشمن شود نا ندون دور بجرين يادي درجاب ر سيخ كمدن رسيخ وا مر بالقصالية أرو ي مردمني دربدل المد-حشرابي صديرا صبرا بدكرور ورسطخ كاد وش دار اید مرد کا سازجد رهم كرون بربني وع غووت عفوصات الاطلاق ككو روح را محت ود الكار نيك بخشيشے بايد مزا در حاكے اسكا يرتى م إيدائدا بردل عزيد

Karaman Andrews Commence of the Andrews

ور با وغفی و سکل از دست سکی بیس (بحرادیل)

در موسيم بهرا رال به آبد چ ابردياران مد فت صبارسيده - مايان بدده شفال مدصدائي گلجيس رابس تخشه باسي خوش مين مفاهر د لم كيمينم ابر غنچه با ذاوال

شیخ نثار برمار سیزو قطار برجاری بردان دویده روده رشب برسان کدده برانگارید امروسید آسید این نطعت یا کددیدیم بر بادکرده نادان

او کا ارجها کارد ر محے بحالتِ زارد ار اضطاحید دیدی مازا د و در خیابال اس ناز کی ندبدی میرورازه که چیدی چزید ترانباث دیکا به زیرش بهدا

تحسین حسن درده رکارلبدت این گرابه رفدرت نزایجو بدیم شیار باش بال کا دونت شایک دونت شایک دونت شایک دونت شایک برزال دونت شایک به از دار در بیجار دونت شایک به از دار در بیجار دونت شایک در در بیگار دونت شایک به از دار در بیجار دونت شایک در در بیجار دونت شایک در در بیجار دونت شایک به در در بیجار دونت شایک به در در بیگار بیگار در بیگار در بیگار در بیگار در بیگار در بیگار بیگار در بیگار در بیگار در بیگار در بیگار در بیگار بیگار بیگار در بیگار بیگ

رے برتن ایں صدائے دار دبخ دا داے سے اردوست رفند فہی زراز بہا الذم کئی اوعورے سے مرز اوج جرے ایس دختران کھشن الدوست و بنالال

رُياعي

توافرُال كندر كندو بند عالت اداريب خود كرده غلط يكا بالتامن كواريب ایکه آمدی درواه دنباگر هیچه بانار ببی نوکه مهستنی از زا دسفر محروم دسین و پا

غودرا ففيحت وكجرال رالضحت

عبد البي المروم فروغي با بقا بينم عدالت كم شده المضاف ما بل برحق بينم حداد و كورند را با بهم كر به برخ البينم المردي الما و كورند را با بهم كر به برخ البينم المردي الما و كورند را با بهم كر به برخ البينم المردي الما و كورند را با بهم كر به برخ البينم المردي الموان في ويكرال دا فقد به كرد و من المردي المردي المردي برك و و برا بينم برني و و براي بينم برني و و براي بينم برني و و براي برادر بينم براي بينم براي برادر بينم براي بينم براي بينم براي بينم براي برادر بينم براي بي

در تعریب با باکورونانک دیوصاحب فقیرکال بجا

ظاهروياطن تجيال بأبد داشت

ظاهروباطن برابرت بدت و صورت وسبرت بالكيمال ما يك ننيش بداست وظام واراست الدرومنة بالبدن دال مبيشتر قل و فعدت بابدت بريك فرار بركسية بالحرمنت داند بترار البدارال حالت بدد ورساوار راشے خود راکی شند کن در برسخن در ففاكت بده با بد بوست امنيا مي بايدت از مكتنت الله برين باست مثال خاك ازر صنا مركث ننه خده مجهول انذ بنيك والثندانا تذا ابل صفا بانرابا تدبه خلفت برنزى

نا ند محو يد كسس كدابن كارات كابرجالت بودكر دسبن إنا شود درخلق دبنيا اعتنب ار بركي دافينزون بدا كفنندانابال دلت مضيوطوا عقلمندي بابدت الضائكن المنك در رُو ين شايد دوسيت الهدي بايد از الزمينش د يا لمنت با يد مبنكي پائبدار فاكساران جهسا مضبول أمد الأنوافي دولباشي أزريا الامن در غبدبت د بم طاهري

اشهب فتكرراتونه بهوش رامذي

درغلط رفتن بيب بيطورات

المهامنة برويكم معوظ مبنزل برسي في توتبيزتري انال خسنة اي و درماندي درروان كه بخرام رفننند برسيد عد

برق م دام د لم مزورات

در مدرح سلطنت برطامنيه سيسندوسان

آئف بوده الرسلاطين لهمن بس كامكام بيج فلند مم نه بوده بر جهائ الشكار شبرو بر يك جائك كرده بوداد فوال لذا نيك كام ونبك نام دخش عل او نامدا صاحب شوكت بخبر رحم و بهم عالي وقا عاجل دا دستكيرو سرف ل داروب وا ابن وعام حكم بين سلطات ما شرقاً ابن وعام حكم بين سلطات ما شرقاً

ورزمان ملک و تتورید بیب داشدم بند او دبدم به آرام دامن دیجه باو بریج مذبه ب وملت رامحافظ بوده آت بعد از ال اید ورد به متم با ، شا و ماشده جارج بجم به وزیم نتدیم ما حکر ال عدل واد فعافش بدیدم شهرو آفاق آت با الی نا ابد با شدر سلامت فاندلا با الی نا ابد با شدر سلامت فاندلا بر ق ال را بی کد و بدم شکردا آر مجا

این رواگشته به صکم کردگار آنکه درکسدب بهنر سرده بهار آنکه ادا مراخبشد بهر الا بهریکی راریخ وراحت بیشا به امن داراریخ وراحت بیشا به امن دارا بی نماندی برقوار بادشا با سراز حرمت با دوار

بادشا و وقت ساعزت کم آنکدار دفتمن گاه دارد مرا آنکدار دفتمن گاه دارد مرا آندگه آزادی فرمب داده آ^ت زبردستال راینا هی بیشود گرنبود سی بادشاه اندرجهال برق گرخوای مرانب رایگاه

ساوي و بربادي وسيا بجيسب است ۽

فاق مع با شد بربی البدی آبد ای کا البر الماره البی می می می داد کر دگا ما میدان البر البار البا

چن گنابان دابود کشون سبینی تر همینی فقط وا فلاس و و با گرده بهردش باربا سرف سبزه را را بربین در کوپسته ن منظر دوزنی الدان و هیال تنگیمیا بدنظر عبرتی گیری اگراز عقل خود کاسب کنی درعمل به نوکو مضبع طام با بدستدن برق اگر را هنی خدا داری سبا بی می مخر فصی و دره در سالی ولیعب و کالی این نظر درسن و دره صدر شش عبوی در را ولبندی بیش سسردار عنایت امله قان صاحب خوانزه بو در و فندیک آیا به بذا در اسلام به اتی کول مرسس اول پارسی بو دریگ هزار رویبه کلدارسکول فرکور را با صد هرسن و تخسین انفام حاصل شد -

رونن مكنب مازب بالكنتان ممر دي اب و ليعهد جوال بنت حياهمال كردي وولين المحلبيس وافطال بيبال مروي ابن سفريا و سيارك يه سمه جمرا يا ل باجنيب عمر ولأفات جيخف الم كردي والبيتريج بندكه شكوبعثايات فاست عِل نومصيوط فراه بالخوغيثال كوبي روس ہے ہوش جیٹا ہے ونوا کینے وارد باجنين عقل فداوادكه جيرا كروي دولن الممليس *ترافوټ باز د دا فد* ده رباین شرف فبولی مه نوشاه ال کردي الل الم المهر بير تود سين بدُعا مكف تن وطف رجها نكثت بذمه الزي كودكال بسطام مده بيث ك ما شاد و مخطوط ومسرور توطفلال كشي با دمهمورخزاتن كه نفيض لريز وال نام خدد همچوسلاطين نوتابال كري وخضلِ حق شاملِ دولت بدا مدينه كم با د كاراب كوكتي بهندوشا بالروي برتن فربان شود برند امبر ذيجاه

طاعون در بنجاب

دورة طاعون م ديدم بي شيريشان علله بالبرسكييل اندكاك مرديه البيد الشتند ويران عبدلة با زادم المستند ويران عبدل مجاد المردون المستند ويران مجاد المردون المستند ويران كروه المي وسيح المنيت ولت ازعمل بالمستندج المنيت ولت ازعمل بالمستندج المنيت ولت از دركذار المستند و ونر آبد كراد المستند المون فالق دو ونر آبد كراد المستند المون فالق دو ونر آبد كراد

عزل فلا ذت عُثمانيه

درها وت برق كن آماليش

ورامن ياشي وياله سالبيش

قصبه وتزخت تشييني فاب صاحب بهاولبووال

بادس مدر وفيق خوش در مكتان جب ل ار مادست ناده شدة س دنبت عباسان روش ف بلبلال صديا براير فيخد هال عَيْدِ المَالِ فَو در مدر ت كُل راسده

"احداد عصادب سلام تدباعزوشال من يج از خطة بناب مرورم ي فيستنفى بيد وبديركن نداادلا مكال صبح صا ذى ما بباحل كوياك شدة المكار

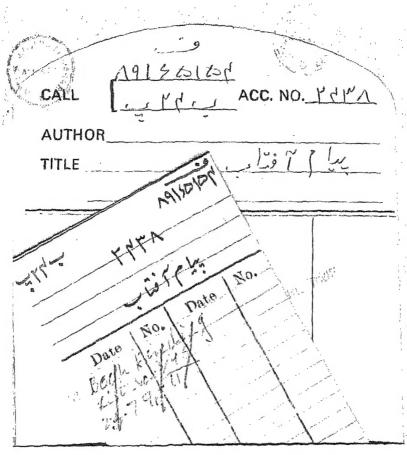
ث رعايا ميزر بهجت ماه ليفت رم كمثاله عدل ونفل وكسن تسخيروال ب شار ماجية عالى مناصب بمشدى أخدوال

ايد ديدي روفت نبوي بجرم پاك اد عاميان دار ومخش وخاص مامران ايج حيم كمرمت وارديها وليسران الو رشك خوابدخرد ازعدلت مكر نيشيوان الكار الفات أودلها طلبكارال لي

عالم كالى برة مداد علامات كمال ويسخارت كوي فردي ازمثا لان ووت نام نوروشن شود جيفتر بني سيال مادعا بلب كبنيم عمرت بودنا روزهنسر وي كلام كرشدات برزستد والداسان

والمسترا مربا أتهنب ازففنارب جياد بركات ازمينيب مركات الدمين مايكتروري الااردمن بارع چِى شوى برخن دولت ائدىند جاده كنال آل واصحاب ميمبريتگيرت بيم شوند عاه وحشن برقارت تا بن نداب جهان ازمصائب دورياشي فضل فى بمراور فد

غرمير بيدور مص كند از ده رمطف بيجال برق ادودري فتاده كوكه الدور بارود





Maulana Azad Library ALIGARH MUSLIM 'UNIVERSITY

RULES:-

- The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over due.